

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل علی محمد و آل محمد

فاطمه (جله اول) - موضوع: سیرکوفانی امت

جله پنجم - استاد اخوت ۳۰/۱۱/۹۶

برای سلامتی خودتان صلواتی ختم بفرمایید. همچنین به منظور استجاب دعاها، رفع پریشانی و غم‌ها، صلوات دیگری ختم کنید.

موضوعی وجود دارد که مدت‌ها ذهن بنده را مشغول کرده است. بحثی را آماده کرده بودم اما تصمیم گرفتم موضوع مهم دیگری را بیان کنم. موضوع مهمی که وجود دارد؛ سوق دادن شکل عزاداری‌ها از حالت غم و اندوه به سمت مجاهده، مبارزه و جهاد در راه خدا است. این امر دغدغه بنده بوده است به دلیل آنکه، امامان معصوم (علیهم السلام) بسیار زحمت کشیدند تا حق جهاد اتفاق بیفتد و بدنال آن هدایتی شکل بگیرد و توسعه یابد. اگر این حرف درست باشد، جلسات عزا باید محافل علمی و جهادی باشد و علاوه بر ذکر و اشک، می‌بایست مانند جلسه دفاع پایان نامه نتایج تحقیقات و کتاب‌هایی که مطالعه شده بیان شود.

امیدوارم محصول این سه فایل که به شما نشان خواهم داد، نکاتی باشد که باعث شود رویکردمان نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) ارتقا پیدا کند.

به منظور فهم امام، که در رأس آن اهل بیت (علیهم السلام) و حضرت أمّ الائمه (سلام الله علیها) است، باید مفهوم امت را متوجه شویم. قبلاً برای فهم امام، فهمیدن توحید لازم بود که این حرف، در جای خودش درست است، اما رویکرد جدیدی که می‌خواهم ارائه دهم این است که برای فهمیدن مفهوم امام، فهم مفهوم امت لازم است و برای ظهور امام باید امت را اقامه و ظاهر کنیم. چیزی که ما نسبت به آن غفلت داریم همان مفهوم امت است. این اصطلاح رایج در فرهنگ ما که می‌گوییم، امت اسلامی در راهپیمایی ۲۲ بهمن شرکت کردند صحیح است اما مفهوم امت، در اصل خودش مفهوم امام را دارد. به صورت خلاصه از آن گذر می‌کنیم.

مطالب بیشتر از کتاب سوم است که کار شده است. باید این سه کتاب معرفی شود که بطور فهرست وار مشخص شود چه موضوعاتی در مفهوم امت مطرح است.

در صورتی که دقت خوبی داشته باشید، مطالب مفیدی را متوجه می شوید. بنده بدون انگیزه کافی وارد این مبحث شده ام اما وقتی به این مفهوم و مبحث ورود پیدا کردم، با مطالبی مواجه شدم که حیرت زده شدم. احتمالاً با طرح مطالب، شما نیز حیرت زده خواهید شد.

اول کار ممکن است فکر کنید که «امت» مطلب خاصی نداشته باشد. مثلاً در نهایت می خواهید بگویند یک جمع که با هم متحد هستند، یعنی چه؟ اما زمانی که وارد این بحث می شویم، به نظر بنده یکی از شگفت انگیزترین پدیده های خلقت خواهد بود. خدا انسان را اشرف مخلوقات آفرید اما او را توانا ساخت تا بشر دیگری مانند خودش را در مقیاس وسیع تری به نام امت بوجود آورد؛ امت خلق ثانویه از انسان است.

کتاب اول را به نام «شکل گیری امت یا شرایط شکل گیری امت برای نزول رحمت، فضل و احسان الهی» نامیدیم که اولین بحث آن مربوط به مفهوم «أم» به معنای مادر، منسوب به مادر، شهر دارای ام القری یا شهر با مرکزیت أم الکتاب و ... است. بحث ائمه و امت از أم گرفته می شود. أم ریشه امام و امت است یعنی أم حد مشترک امام و امت است.

فصل اول هشدارسازی نسبت به جایگاه امت و امام است و آیاتی که راجع به این داستان می باشد و اهمیت آن ذکر شده و همچنین روایات اهل سنت و شیعه بیان شده است. بحث امت بحث شیعه نیست بلکه بحث کل اسلام و قرآن است.

فصل دوم آماده سازی برای شکل گیری نامیده شد و بحث امام، امکان رجوع به امام، مقابله با موانع شکل گیری امت، صرف هزینه برای یکپارچگی امت و صبر و بردباری به منظور شکل گیری امت توحیدی بیان شده است.

فصل سوم شکل دهی امت است که از سوره مبارکه عادیات مباحث هم مقصدی، هم هدفی، هم توانی، هماهنگی و از همه مهم تر خود بحث امام آورده شد و خاتمه آن هم با بیان نماز جماعت است. ان شاء الله نماز جماعت مدرسه را فهم امت در نظر بگیریم که روایات آن مفصل آورده شده است.

ویژگی‌های مسجد، امام و ... مربوط به کتاب اول است. خداوند امتی قرار داده است که محل چستی و چرایی است. در حال حاضر کتاب اول و دوم را بحث نمی‌کنیم، در عوض کتاب سوم را بیان می‌کنیم؛ اینکه وقتی امت استقرار پیدا می‌کند، چه اتفاقاتی رخ می‌دهد و هر امت چه ساختاری دارد.

به نظر بنده هر امتی ساختار وجودی دارد که آیات قرآن در این خصوص بسیار زیاد است، در حالتی که انگار انسان را به شکل قومیت مطرح می‌کند. خداوند در آیات قرآن برای انسان‌ها بصورت گروه‌گروه، چه مثبت و چه منفی تشخیص‌های خاص و مشخصی در قسمت‌های مختلف جامعه قرار داده است و حیثیت‌های مختلفی برای آنان در نظر گرفته است.

بحث ملت به عنوان بستر استقرار است و وظایف امت اقامه، استقامت و قوام دادن است. نکته مهم‌تر اینکه، برای امت عبادات مخصوصی مانند منسک و میقات قرار داده است، گویی برای خداوند حیثیت امت نسبت به فرد اهمیت بیشتری داشته است. منسک‌ها اینگونه است که نقش رسول، جایگاه امام و اصل عید و ایام الله (عید قربان، عید غدیر؛ عید فطر، عرفه) در ارتباط با آن‌ها پیدا می‌شود.

فصل آخر، غایت امت را بر اساس آیه شریفه سوره قصص، وراثت و ائمه شدن قرار دادیم.

در کتاب دوم به اختلالات و آسیب‌های امت پرداخته شده است و همچنین بیان می‌شود زمانی که امت مستقر شد ساختار و عبادت پیدا می‌کند، غایت و عید پیدا می‌کند. همانگونه که برای فرد احتمال آسیب و اختلال وجود دارد برای امت نیز این آسیب‌ها هست. بسیاری از آسیب‌هایی که به فرد می‌رسد ناشی از آسیب‌های امت است و ارتباطی به فرد ندارد. اختلالات قومی قبیله‌ای و مسائل مشابه در روانشناسی و مشاوره اهمیت بسیار دارد، به همین خاطر در مسئله ازدواج توصیه می‌شود قوم و قبیله دختر و پسر به هم نزدیک باشد. بسیاری از اختلافات، اختلافات قومی قبیله‌ای است.

کتاب سوم به نام «شکوفایی» در حال نگارش است.

در قسمت دوم کتاب اول که «شکل‌گیری و قواعد شکل‌گیری امت، چه مثبت و چه منفی» است، مزیت‌های امت خوب و معایب امت بد ذکر شده است. خیلی از اتفاقات خوبی که در زندگی ما رخ می‌دهد به خاطر این است که ما شیعه هستیم و اهل بیت داریم و بسیاری از اتفاقات بد هم به خاطر این است که جزء ساختارهای باطلی هستیم که خودمان هم خبر نداریم.

امت چیزی است که چه فرد بداند و چه نداند در آن قرار دارد. انسان دارای دو شأن فرد و امت است. شأن فردیت انسان در قرآن «آدم» و شأن امت انسان، «ناس» ذکر شده است. بنابراین یک جزا از ناحیه فرد و یک جزا از ناحیه امت به او می‌رسد، پس برای فرد وقتی در امت خوبی باشد، مزیت است و وقتی در امت بدی باشد، خوب نیست؛ یعنی علاوه بر اینکه بدی‌های خودش را باید تحمل کند، بدی‌های رفقای خودش که این سو و آن سوی مرز هستند را نیز باید تحمل کند. در جلد سوم «شکوفایی امت نازل کننده فضل، رحمت و احسان»، بحث شده است. بنده فرض کردم که در امت خوبی قرار داریم و به هر حال فرض کردیم جزء خوب‌ها هستیم، خواستیم بدانیم که وقتی امتی شکوفا شود وضعیت ارتباطش با امام چگونه می‌شود؟ و اینکه امت شکوفا شده چگونه با امام ارتباط پیدا می‌کند؟ این خیلی مهم است که بدانیم، می‌شود مفهوم امام را از منظر امت پیگیری کرد، یعنی حیثیت اجتماعی برای ما است.

ما یک‌دسته روایت جمع آوری کردیم که در روایتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خودشان را وارد و نظیر امت معرفی می‌کنند. ما اگر بخواهیم شکوفا شویم، باید رسولی داشته باشیم که «رسول بینه» باشد. رسول بینه یا بینه رسول، ما را به فطرت‌مان سوق می‌دهد و انسان‌ها کارهایی را می‌کنند که بر اساس نظام فطری‌شان درست است. پس اگر جامعه‌ای پیدا شد که دوست‌دار ظلم بود، فطری نیست و هنوز رسول برایش فطری نشده است. ممکن است مسلمان هم باشد اما فقط در حد اسم مسلمان است. پس اگر امتی شکوفا شده باشد، نشانه‌اش این است که رسول برایش بینه است و او را به کارهای فطری دلالت می‌دهد. بنابراین اگر گروهی اسم خودشان را مسلمان گذاشتند اما ظلم و ناجوانمردی بین‌شان وجود داشت، این گروه یک میوه ناشکوفا محسوب می‌شوند.

دومین خصوصیت رسول «ذکر و انداز» است و نشانه‌اش بیداری و حیات‌بخشی است؛ یعنی نسبت به دشمنان واکنش دارد. پس در صورتی که نسبت به حیات (مواجهه با خطرات) واکنش نداشته باشد، این وجه از رسول را ندارد. سومین خصوصیت رسول «تلاوت آیات، تعلیم کتاب و حکمت» است که آیات متعددی در این زمینه داریم. اگر جامعه‌ای در مسائل مختلف خود در حیرت بود، معلوم می‌شود که هنوز رسول ندارد و شکوفا نشده است. امت شکوفا، رسولش آیات را تلاوت می‌کند و تزکیه، علم و حکمت می‌آموزد. نشانه چنین امتی خروج از ضلالت می‌باشد که همان خروج از ابهام و سردرگمی است. این ملت دستش و چشمش توانمند است. توانایی کار و تولید ثروت دارد. ما به اندازه خودمان امت هستیم و این آیتی است که در قرآن بیان شده است و هیچ راه دیگری وجود ندارد.

ویژگی دیگر رسول «شهادت بر امت» است. منظور نظام ولایی است. رسول بخواهد شهید باشد. شهید یعنی اینکه شاگرد اول داشته باشد، ایمان و مومنین شاخص باشند و اعتبار به ایمان باشد و نه به پول و مدرک. ویژگی بعدی «اتمام نعمت ولایت» است. اگر در جامعه‌ای نسبت به ولایت، ولایت فقیه، ولایت علما، ولایت علم و ولایت فقه بی‌اعتنایی وجود داشت، یعنی به اتمام نعمت و یک نعمت خاص علاقه‌ای ندارند.

ویژگی بعدی رسول «جریان بخشی تواییت» است. رسول در قرآن ۱۹ ویژگی دارد. رسول امر به اطاعت می‌کند یعنی باید با رسول در خوردن، خوابیدن و ... هم‌جهت شد. براساس سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد و این یعنی جریان تواییت در جامعه جاری باشد. اگر کارها و افعال مردم بر اساس سنت رسول نباشد، یعنی جریان تواییت برای آن امت مسدود است. هر امتی بر اساس هم‌راستایی با رسول از جریان تواییت استفاده می‌کند.

ویژگی بعدی رسول «ایجاد رفاقت نسبت به همه خوبان عالم» است. این آیه عجیبی است، «مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»<sup>۱</sup>. این خواب و خیال نیست بلکه آیه قرآن است که بیان می‌کند هر کسی از خدا و رسول اطاعت کند، با نبیین، صدیقین، شهدا و صالحین رفاقت دارد.

سطح بالاتر همراهی با رسول، همراهی و هم‌افقی با همه انبیاء است. اگر جامعه‌ای فقط به رسول خودشان اکتفا کردند، اگر جامعه‌ای ابراهیم (علیه السلام) نداشت، آدم (علیه السلام) نداشت، نوح (علیه السلام) نداشت و بالای منبرهایشان ترک اولای ایشان را می‌گفتند و آن‌ها را خطاکار خطاب می‌کردند! باید به چنین کسانی گوشزد کرد که چگونه می‌خواهند بعد از این «مِنَ النَّبِيِّينَ وَ ...» باشد در حالیکه در سخنان‌شان شخصیت نبی را تخریب می‌کنند. انسان باید ابراهیم‌دار، موسی‌دار، عیسی‌دار و یونس‌دار باشد. اینکه بگوید «ما خوب هستیم» حالت انحصار می‌شود و بدین معنا است که زمینه رفاقت با تمام خوبان عالم را ندارد.

«رسول بشارت‌دهنده و اندازدهنده»؛ امت شکوفا نسبت به انذار و بشارت واکنش نشان می‌دهد. اگر یک نفر بگوید در این مکان خانه نسازید، این کارها را انجام ندهید، دروغ نگویند، انذار است. البته فقط انذارهای معنوی را نمی‌گوییم، انذارهای مادی نیز مطرح است. از طرف دیگر بشارت یعنی کارهای خوب نتیجه‌بخش‌اش را به رخ نکشاند. یعنی اعتنا نداشتن به کارهای خوبی که در حال ثمر بخشی است؛ بشارت یعنی همین!

۱. سوره نساء، آیه ۶۹

بشارت یعنی اعتباردهی به کارهایی که در حال به ثمر رسیدن است. برخی می‌گویند بشارت یعنی تشویق. خیر، اینگونه نیست. انذار یا با تشویق همراه است یا با تنبیه. بشارت یعنی رونمایی از اثری فاخر که به نتیجه رسیده یا در حال به نتیجه رسیدن است. اگر در جامعه‌ای نسبت به پندها واکنشی وجود نداشت، امت ناشکوفاً محسوب می‌شود.

اینکه می‌گوییم ۵ نفر یا ۱۰ نفر هم امت می‌شود، اشکالی ندارد. درست مانند کربلا؛ با وجود اینکه ۸۰-۷۰ نفر بودند اما یک امت بحساب می‌آمدند و یا در زمان خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پنج تن آل عبا، با اینکه ۵ نفر بودند اما یک امت محسوب می‌شدند. منظور امت بودن است و نه زیاد بودن. اما اگر بنا باشد آدم امت باشد، می‌بایست نسبت به انذارها و بشارتها واکنش نشان دهد و اگر کسی به او گفت مسیر را خطا می‌روی، اعتنا کند و واکنش نشان دهد، نه اینکه طرف مقابل را سرکوب کند.

«رسول و پیگیری قصص»؛ قصص یعنی پیگیری و روایت‌گری آیات، یعنی کاری انجام دهند که به نتیجه برسد. اگر مشاهده کردیم جامعه‌ای (منظور همان ۵ یا ۱۰ نفر یا بیشتر) اهل پیگیری نیستند، معلوم است به شکوفایی نرسیده‌اند. قصص یعنی اینکه تمام سعی و تلاش‌مان را بکنیم تا برسیم و اصلاً خسته نشویم چون نیازمند صبر است.

«رسول و امنیت‌آفرینی»؛ اگر در جامعه‌ای امر به تقوا و اطاعت به عنوان سرلوحه زندگی انسان‌ها، خانواده‌ها و افراد نباشد یعنی گفتمان رایج نباشد، معلوم است که در آن امنیت وجود ندارد. در واقع مراقبت دائمی این است که انسان در جمع حواسش است که گناه نکند. هنگامی که از جمع دور باشد هم مانند موقعی که در جمع است، گناه نمی‌کند چون سیمای جمع او را به تقوا دلالت می‌دهد. خجالت می‌کشد که در این جمع گناه کند. اگر این نباشد، در واقع آن جمع رسول ندارد.

همه صحبت بنده این است که رسول و امام یک حقیقت است. امام یک حقیقت است که تمثالش در یک شخص است اما حقیقتش شخص نیست. رسول یعنی این حقیقت، نه رسول الهی که زمانی بود و سپس از بین مردم رفت. هر کسی اراده کند می‌تواند رسول الله را ببیند. کسی فکر نکند رسول همان است که در خواب با چشم و ابرو دیده است. هر کسی این موارد را دید، این حقایق را دید یعنی رسول را دیده است و نه کسی که چشم و ابرو ببیند. ممکن است آن آدم، رسول نباشد.

جامعه را نباید به سمتی کشاند که فکر کند رسول یعنی یک آدم ایستاده با چشم، ابرو، مو و... . نباید راجع به امام اینگونه فکر کرد، البته مشکلی ندارد که بگوییم امام تمثال دارد اما آن چشم و ابرو و... تمثال اوست، حقیقت او

نیست. حقیقتش آن چیزی است که خداوند می گوید، هر جایی که این صفات باشد، آن رسول است و هر جایی هم این صفات نباشد، رسولی نیست، حتی اگر انسان بگوید من رسول را قبول دارم، امکان پذیر نیست! چون به ادعا نیست. خداوند در روز قیامت کاری به ادعا ندارد.

«رسول عامل بقا و دور شدن از هلاکت»؛ خیلی مهم است که انسان بقایش را در رسول ببیند. اینکه انسان خودش را در انواع هلاکت و نابودی می بیند، به خاطر فقدان رسول است.

«رسول و غلبه دین الهی»، اگر امت شکوفا باشد، هر کسی در هر حالتی، در هر امتی غلبه دارد و هیچ وقت شکست نمی خورد. اگر موقعی مشاهده کردید که دارید شکست می خورید، یعنی رسول نیست.

«رسول و مصونیت از عذاب»؛ اگر در امتی عذابی که به عنوان درد و رنج است و انسان را زمین گیر می کند وجود داشت، رسولی وجود ندارد. اگر رسول باشد، آدم دچار عذاب نمی شود. رسول از عذاب پیشگیری می کند.

«رسول و ابلاغ اوامر و نواهی احکام الهی»؛ هر کجا آدم‌ها مشتاق و پیگیر امر و نهی نبودند، از امر و نهی گریزان بودند و حال و حوصله امر و نهی نداشتند و دلشان می خواست خوش باشند، یعنی رسول در بین آن‌ها نیست.

«رسول وارد بر امت»؛ بنده این موارد را از روایت استخراج و سطح بندی کردم. کم کم وارد روایات سطح اول می شوم که بر اساس شیوه‌ای مدنظرمان است آن‌ها را سطح بندی کردم. ممکن است کسی این کار را نکند و بگوید من همان ۱۴ تا ویژگی را برای رسول قبول دارم چون برای هر کدام آیه‌ای وجود دارد و بقیه از تراوشات ذهن شماست! بنده از تراوشات ذهنی خودم ۵ سطح در نظر گرفتم و مشاهده نمودم که رسول از سطح ایجاد حرکت، به ایجاد پناه، احیاء، اصلاح و اتمام سیر پیدا می کند. مورد اول را ایجاد حرکت و انذار یا برانگیختن می گویم. دومین مورد را پناه دادن، سومین مورد را احیاء یعنی حیات‌های مجدد دادن، چهارمین مورد اصلاح یعنی شایسته کردن و پنجمین مورد اتمام یا تمام کردن نام نهادم. این‌ها را دسته بندی کردم بعدا زمانی که دعای حضرت صدیقه (سلام الله علیها) را می خوانید همه این‌ها را در آن می بینید. خیلی از این‌ها را در دعاها می بینید. در واقع این موارد ادبیاتی دارد که در ادبیات حضرت صدیقه (سلام الله علیها) این‌ها واضح است. مثل یک نظام فکری است، البته به دلیل اینکه قصد داشتم راجع به نظام فکری صحبت کنم این را نشان دادم، چون یک کار مکتوب است ممکن است بد نباشد.

**سوال:** مورد ۱۵ که «رسول وارد بر امت» است تا سطح ایجاد کند، یعنی چه؟

- یعنی امت را نظام‌دهی می‌کند، سازمان می‌دهد، سطح بندی و مرحله بندی می‌کند و اینگونه آن‌ها را بالا می‌برد.

انسان سیری دارد که باید خودش را تا انتها بکشانند تا شاگرد اول بشود، این را وارد بر امت می‌گوییم که مربوط به روایت است. ممکن است کسی بگوید من می‌خواهم سطح اول بمانم و این برای من کافی است. همه دوست داریم شاگرد اول باشیم اما در حوزه دین و دینداری مشکل این است که نمی‌دانیم شاگرد اول کیست! موضوع دوم اینکه شاگرد اولی که برایمان ترسیم می‌کنند در سطحی قرار دارد که ما به آن نمی‌رسیم! این‌ها را به تدریج بدست آوردیم. در حالیکه قرآن هم که می‌خوانیم خدا همه این‌ها را از انسان‌ها خواسته است و آن را برای شخص خاصی در نظر نگرفته است، حتی طاقت و توانش را در همه انسان‌ها قرار داده است اما انسان بدون توجه کافی از آن عبور می‌کند. بعد، از این مطالب مراحل رشد را استخراج می‌کنم. البته از این به بعد باید طاقت‌مان زیاد باشد چون در فضای جولانات وارد می‌شویم و البته اشکالی ندارد که بعضی وقت‌ها انسان وارد فضای جولانات بشود!

**سوال:** این ۵ سطحی که گفتید یعنی امت می‌تواند ۵ دسته باشد؟

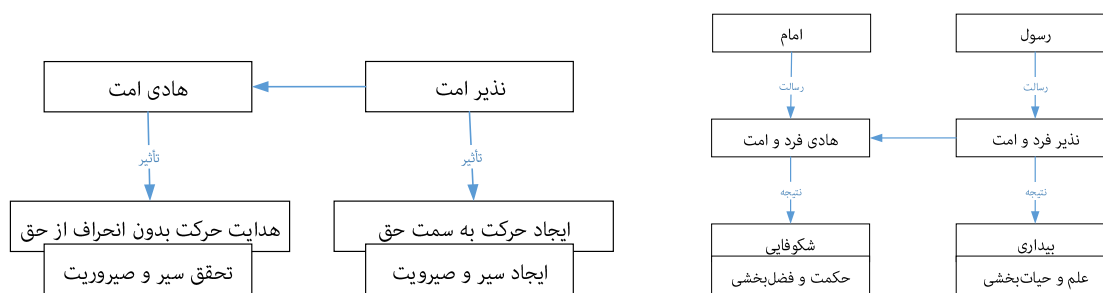
- بله، وقتی شما هر سطحی را می‌گویید، بعضی‌ها در سطح اول می‌مانند و بعضی‌ها قسمت دوم. از اول باید شروع کرد و بعد به دوم رسید. مثل سن می‌ماند یعنی انسان تا اولی را رد نکند، به دومی نمی‌رسد. اگر هم اختلال داشته باشد به هر حال ممکن است با اختلال تا بالا برود. انسان موجود عجیبی است، می‌تواند تا انتها برود اما اختلال مراحل پایین را هم داشته باشد. مباحثی که در حوزه انسان است و از این منظر وارد می‌شود، حتی اختلالاتش نیز زیباست. اختلال است اما زیباست. مثلاً یک نفر بالا رفته است در حالیکه چیزی را از پایین با خودش دارد حمل می‌کند، که البته باید دید به چه صورت است.

اثر بخشی انذار، بشارت، تعلیم، تزکیه و تلاوت آیات رسول، سیری پیدا می‌کند که آن‌ها را چیده‌ایم البته فعلاً با این سیر کاری نداریم. همه این موارد بر اساس آیات است به غیر از چیدمان، این‌ها را براساس رتبه‌بندی که وجود داشت آوردیم.

بحث بعدی رسالت رسول «امامت» است. مطلبی که در این بخش می‌خواهیم در مورد آن صحبت کنیم این است که ما تصویری از رسول داریم. رسول را همیشه رسول اکرم می‌دانیم و امام را هم امام می‌دانیم. در این تحقیق می‌گوییم



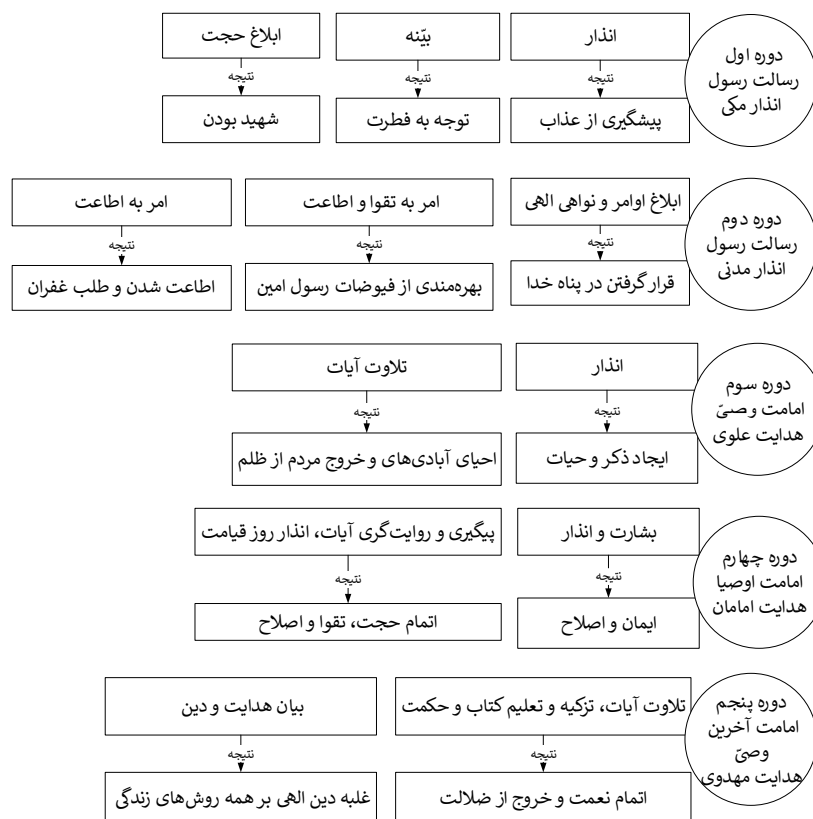
که ساحت امام، همان ساحت رسول است یعنی امام چیزی جز رسالت رسول ندارد. بنابراین همه آنچه درباره رسول گفتیم برای امام نیز هست. این موضوع بر اساس روایت گرفته شده است. در سوره مبارکه رعد «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَكُلُّ قَوْمٍ هَادٍ»<sup>۲</sup>، بعد حضرت می‌فرمایند «یا علیُّ أَنْتَ مُنذِرٌ هَذِهِ الْأُمَّتُ وَ أَنْتَ هَادٍ»؛ نذیر و هدایت‌کننده دو خاصیت پیدا می‌کند، رسول و امام دو شأن پیدا می‌کند؛ رسول بیداری‌بخش و امام شکوفا کننده است. در واقع استمرار این کار تا نتیجه را امام می‌گوییم. نذیر به معنای ایجاد حرکت به سمت حق و هادی یعنی هدایت. حرکت این دو به هم متصل است و از هم جدا نیستند.



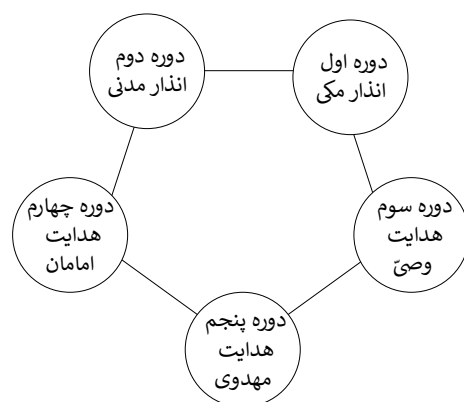
این‌ها دوره‌بندی می‌شود. این همان دوره‌هایی است که می‌بایست به عنوان شکوفایی یک امت بحث کنیم.

هدف این نمودارها این است که نشان دهد همانگونه که انسان مراحل رشد، سن کودکی، نوجوانی، جوانی، میانسالی و پختگی دارد، یک امت هم به همان صورت است. پس می‌توانید بگویید سن این جمع یا کشور چقدر است. کودک است، نوجوان است و یا جوان. از طرف دیگر می‌توانیم بگوییم در حال رشد است یا نیست.

<sup>۲</sup>. سوره رعد، آیه ۷



این مطالب بحث‌های جامعه‌شناسی و مباحث بسیار مهمی است، از این جهت که ما شاخص تعیین می‌کنیم تا مشخص شود که آیا جامعه در حال رشد است یا خیر؟ دوره اول رسالت رسول انذار مکی، دوره دوم رسالت رسول، انذار مدنی، دوره سوم هدایت وصی، هدایت علوی و دوره چهارم امامت اوصیاء هدایت امامان، دوره پنجم هدایت مهدوی است.



البته این بدین معنا نیست که باید صبر کرد تا امام زمان بیایند. هر جمعی می‌تواند این ۵ مورد را طی کند. وقتی گفته می‌شود مهدی، یعنی آخرین مرحله رشد. هر کدام از نام‌هایی که از این به بعد بیان می‌شود، اسم شخص نیست بلکه

اسم دوره است. بخاطر همین ما برای هیچکدام (علیه السلام) نوشتیم. مثلاً وقتی می‌گوییم «علی»، علی یعنی مرتبه‌ای از ساحت رشد امت. وقتی می‌گوییم «حسن» منظور شخصی نیست که با سم مسموم شدند بلکه حسن یعنی هدایتی که خدا در عالم به نام حسن قرار داده است که حسن ممثل اوست. این‌ها را یکی یکی آورده‌ایم و روایاتش را فردا شب عرض می‌کنیم.

تیتراژ مطالبی که فردا خواهیم گفت، در ابتدا نسبت‌هایی است که به اهل بیت (علیهم السلام) برای روزها داده شده است. نسبت‌های‌شان بیان شده و نمودارهایش را می‌توانید ببینید.



این موارد روایت است. به بوستان روایات رفتیم و چقدر این روایات جالب است. بنده فقط یک روایت را نشان می‌دهم.

«السَّلَامُ عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيَّ حَسَنِ التَّقَى السَّلَامُ عَلَيَّ حُسَيْنِ شَهِيدِ السَّلَامُ عَلَيَّ زَيْنِ الْعَابِدِينَ السَّلَامُ عَلَيَّ بَاقِرِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيَّ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ السَّلَامُ عَلَيَّ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ كَاطِمٍ...»<sup>۳</sup>

<sup>۳</sup>. صحیفه فاطمیه، «دُعَا فِي طَلَبِ حَيَاةٍ طَيِّبَةٍ وَ يَسِيرِ الْأُمُورِ»

شما می‌توانید الگو برای موارد مختلف را اینجا مشاهده نمایید. اگر گفته شد «علی»؛ یعنی برای هر عمل در هر زمان وجود باید و نباید امیرمومنان است. «حسن تقی»؛ یعنی الگوی برای خداآگاهی در هر عمل و زمان. «حسین شهید» یعنی؛ الگویی برای به کمال رسیدن. نگویید حسین در کربلا شهید شد بلکه حسین ماند و برای هر عملی باقی است. این روایات را بنده جمع کرده و الگو در آوردم. از این موارد یک روایت دیگر است که در جلسه بعد عرض خواهم کرد. حدود ۴ روایت است که با هم ادغام کردم.

گاهی می‌گویی «علی»، یک وقت می‌گویی «هادی»، و زمانی دیگر «ساقی» می‌گویی. به یک نفر می‌گویی «السَّلَامُ عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ». امیرالمومنین، هادی، ساقی... جالب بودن این روایات این است که در هیچ کدام از این روایات اسم حضرت زهرا (سلام الله علیها) نیامده است. چرا اینگونه است؟ در قرآن، اهل بیت (علیهم السلام) را تشبیه به ماه (شهر) می‌کنند که بنده روایتش را آورده‌ام. هر کدام یک ماه هستند و بنده هر کدام را به ذوق خودم در یک ماه قرار دادم. در قرآن می‌گوید «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ...»<sup>۴</sup>، چه چیز را می‌خواهد بیان کند؟ چرا اسم حضرت زهرا (سلام الله علیها) نیست؟ حضرت شب است و این‌ها درون آن هستند، یعنی بستر وقوع آن است. مانند اینکه از روح صحبت می‌شود، در حالیکه نمی‌شود آن را دید. خورشید در آسمان بالا می‌آید، روز می‌شود. ماه هم در آسمان بالا می‌آید و شب می‌شود. آنطرف می‌شود «لَيْلَةُ الْقَدْرِ»، می‌شود ام‌ابیها. یک ارتباطی وجود دارد. آسمان می‌شود ولایت که بسیار جالب است. آنقدر ادب رعایت شده که نکند بقیه اهل بیت در عرض حضرت زهرا (سلام الله علیها) مطرح شوند. این خیلی مهم است، حتی یک روایت هم نمی‌توان دید. نمی‌شود هم گفت این روایات نادرست است. با اینکه حضرت معصوم است و جزء ۵ تن هستند و روایات زیادی در مورد ایشان وجود دارد اما مشاهده می‌شود در این دسته فقط ۱۲ ائمه بیان می‌شود، چرا؟ چون «لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» است.

این بحث بنظر خیلی مهم است. لازم است رویکردمان نسبت به مفهوم امام عوض شود. نباید امام را شخص بدانیم، باید امام را یک هویت بدانیم. اگر هویت ندانیم نمی‌توانیم او را همیشه حاضر بدانیم. من نمی‌توانم همیشه در محضر امیرالمومنین باشم اما اگر تبدیل به یک حقیقت شد و حقیقتش هم مشخص شد و معلوم شد هر امر و نهی‌ای در هر زمان تابع امر و نهی خدا است، یعنی در محضر امیرالمومنین هستم، چرا نباشم؟ چرا غایب باشم؟ همیشه هستم. اهل

<sup>۴</sup>. سوره قدر، آیات ۳-۱

بیت (علیهم السلام) خواسته‌اند همیشه در محضرشان باشم و باید به تفصیل خدمت ۱۲ امام باشیم و نه فقط خدمت یکی از ایشان.

ان شاء الله بعد از تکمیل کتاب، حتما به آن رجوع داشته باشید.

برای سلامتی خودتان صلواتی ختم بفرمایید.

قبل از شروع بحث به این نکته اشاره کنم که حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) به عنوان لیلۃ القدر بین علماء مشهور هستند. بر این اساس مجالسی که به نام ایشان گرفته می شود، مانند این است که برای شب قدر مراسم گرفته شده است. زمانی فرد در شب قدر قرار می گیرد و زمانی بزرگداشت شب قدر را انجام می دهد. هر تصمیم و برنامه ای که در این مجالس گرفته می شود، قطعاً در مقدرات سالانه ما اثر خواهد داشت.

امروز مشاهده کردم که رهبر انقلاب نیز فرمودند که من مقدرات سالانه را در مجالس و ایام فاطمیه برای کشور مشخص می کنم. این دلالتی است برای ما تا ارزش این شب را بهتر بدانیم و تصمیم گیری های سالانه خودمان را با این شب گره بزنیم و حداقل اگر چیزی در ذهن مان نیست، آن حاجاتی که ما را به درک بهتر این شب نائل می کند در ذهن مرور کنیم.

بهتر است چند دقیقه ای سکوت کنیم. هرکس با خودش خلوت کند و تصور کند در مکانی است که می تواند مقدرات سالانه خود را آنگونه که مورد رضایت خدا است مشخص کند و تصمیم گیری های سالانه اش را از همین جلسه به سبک هدایت شده ای و به هر شکلی که می خواهد؛ حاجت، برنامه، سیر و یا حتی هدفمندی، آرزو و تمنی و ... اتخاذ نماید. ممکن است فردی در شب قدری بخواهد خود را به سمت آن آرزو سوق دهد و یا آن آرزو را پایین بیاورد.

چند دقیقه برای تمرکز و خلوت با خود، سکوت کنیم و آنچه را که قصد داریم برای جبران زندگیمان قرار دهیم، به لیلۃ القدر فاطمی حواله کنیم و ان شاء الله که هر سال این کار را انجام دهیم و به بقیه هم توصیه کنیم که لیلۃ القدر را در زندگی خود احیا کنند.

به منظور استجاب دعاهاى همه، صلواتی ختم بفرمایید.

بحثی که جلسه قبل مطرح شد، حدود یکی دو سال است که به طور جدی به آن پرداخته ایم و به نظر خود ما این کشف مهمی است. شاید برای برخی افراد بدیهی باشد اما برای شخص بنده «بحث امت» مطلب مهمی است و توجه به آن اهمیت بسیاری دارد.

جهت ادامه این بحث، مسیرهای مختلفی به ذهنم خطور کرد. با این حال با ارائه فصولی که در کتاب هست بحث را ادامه می‌دهیم.

قبل از بیان ادامه این موضوع، در مورد انسان‌ها تقسیم‌بندی به ذهنم رسیده است که خواستم آن را با شما در میان بگذارم. البته بر اساس استقراء قرآنی این تقسیم‌بندی به دست آمده است:

- ۱- افرادی خودکامه، فرد محور و دارای استکبار که ترجیح می‌دهند دیگران را در سیطره خودشان قرار دهند.
- ۲- برخی از افراد هستند که خیلی فرد محور هستند اما سرخورده‌اند، یعنی حالت منزوی دارند و دوست دارند در جایی محبوس باشند و با کسی هم در ارتباط نباشند.
- ۳- برخی از افراد هستند که فرد محورند اما خنثی هستند. اگر امکانش فراهم بود خودشان را با جمعی هماهنگ می‌کنند و اگر نشد هم این کار را نمی‌کنند. منتظر می‌مانند تا چه چیزی پیش می‌آید.
- ۴- برخی از افراد فرد محور هستند اما اجتماعی‌اند و روابط خیلی خوبی با همه دارند. هر جا می‌روند خوب هستند در مهمانی، مسافرت و... اما به گونه‌ای نیستند که ارتباط عاطفی قوی و عجیبی با دیگران بگیرد. اکثر ما جزء این گروه چهارم هستیم.
- ۵- گروه پنجم که مورد تایید خدا است، افرادی جمع محور هستند، فرد محور نیستند و البته این افراد در هر جایی که باشند ایثار و از خودگذشتگی دارند و حاضر هستند جان و مال خود را در اختیار بقیه افراد قرار دهند. درست مانند اینکه یکی هستند اما در دو جسم مختلف قرار دارند. در دوران دفاع مقدس بین بچه‌های جبهه و جنگ زیاد دیده‌ایم که متاسفانه این جمع‌محوری به یک فرهنگ تبدیل نشد. برای خودشان فردیت و نفسانیتی قائل نیستند و همین که پیامبر خدا را می‌بینند «مَنْ مَعَكَ» می‌شوند؛ یعنی همه احکامی که برای رسول هست به این فرد منتقل می‌شود و همه کار و زندگی‌اش می‌شود کار و زندگی او.

به همین نسبت می‌توان جمع‌ها و حتی خانواده‌ها را تفکیک کرد. جمع هستند اما تک تک اعضای آن تکبر دارند. به کسی نمی‌شود چیزی گفت چون به آن‌ها برمی‌خورد. یا از مدل دوم هستند؛ جمعی با افراد سرخورده فرد محور که منزوی شده‌اند و یا مانند مدل سوم هستند و بستگی دارد به شرایطی که در آن قرار دارند. یا اینکه جمع محورند یعنی بین آن‌ها مرد و زنی نیست، یک خانه است و یک پیکر و دویتی ندارند. امشب یکی شام درست می‌کند و یکی دیگر ظرف‌ها را تمیز می‌کند. در این جمع یا خانواده، محبت فوران دارد و نمونه آن را در حدیث کساء می‌-

خوانیم. حدیث کساء یک جمع محوری است و با وجود اینکه یک پدر بزرگ و مادر بزرگ دارد و فرزندان هم وجود دارند اما همه یکی هستند.

این بحث جمع محوری، اهمیت زیادی دارد و باید در غایت‌های زندگی مان بتوانیم از منیت و نفسانیت رها شویم. باید بتوانیم از فرد محوری، حتی فرد محوری مثبت خارج شویم.

جایی در طول زندگی فرد اختلاف نظرهایی پیدا می‌کند و این اختلاف نظرها نتیجه منیت‌هایی است که در جمع‌ها وجود دارد. اگر الان یک جمع را تشکیل دادید و یا در خانواده‌ای اختلاف نظر وارد شد، این طبیعی نیست و این در واقع به علت جاری بودن نفسانیتی است که بین افراد وجود دارد. به قول حضرت امام (رحمه الله علیه) اگر همه انبیاء را در یک جا جمع کنیم، در هیچ موردی اختلاف نظر نخواهند داشت. ممکن است نظراتشان مختلف باشد اما اختلاف نظر ندارند و همه هم سو انجام داده‌اند.

این بحث جمع محوری را به بحث امت مرتبط کرده‌ایم. همه انسان‌ها چه بدانند و چه ندانند در امتی قرار دارند؛ یعنی همین انسان فرد محور خودکامه، در یک امت فرد محور خودکامه قرار می‌گیرد، حتی اگر نداند. این سازه‌ای است که خدا برای انسان قرار داده است. این موضوع هم می‌تواند، خیلی خوب باشد و هم خیلی بد. همه افراد فرد محور سرخورده حتی اگر در خانه خودش باشند و آزاری به موری نرسانند، با همه سرخورده‌های عالم ایجاد یک حزب و گروه می‌کند که قبلاً مفصل در این مورد صحبت شده است. اینگونه نیست که افراد بگویند چهار دیواری و اختیاری خودمان است! هر کسی با اعتقادات و صفاتی که دارد با امثال خودش در تمام دنیا جبهه ایجاد می‌کند. بودن در جبهه باعث می‌شود منفعت‌ها به افراد برسد حتی اگر خودشان خبر نداشته باشند و در روز قیامت هم، با هم محشور می‌شوند و آن‌جا بر اساس درجات بهشت و دوزخ با هم هستند. خیلی مهم است که انسان بداند در چه حزبی زندگی می‌کند و ثبت نامش در کدام حزب بوده است. اگر بنا باشد خداوند در طبقه‌بندی‌های عالم، جایگاه مرا مشخص کند آن جایگاه کجا می‌تواند باشد. فردمحورهای خودکامه یا سایر گروه‌ها که البته خود این گروه‌ها طیف‌بندی‌های مختلفی می‌توانند داشته باشند. اولین نکته‌ای هم که در این جلسات مطرح کردیم همین موضوع بود، که انسان علاوه بر اینکه فرد است، به طبع آن امت نیز هست. این اولین نکته‌ای بود که مطرح شد.

تقاضایی که دارم این است که این بحث را به عنوان بحثی حیاتی دنبال کنید حتی در صورتی که بیان بنده ناقص باشد و حق مطلب ادا نشود. خیلی مهم است که بدانیم در کدام طیف و گروه هستیم. از ویژگی‌های امت این است



که جغرافیا و اقلیم هم نمی‌شناسد. ممکن است خو و آدابی داشته باشم که با مردم روسیه، چین و ... هم‌خوانی داشته باشد و مدار کند. البته کسانی که جغرافیا خوانده‌اند می‌دانند که خواص هم‌ارتفاع‌ها شبیه است. از یک ارتفاعی به بعد دیگر گیاهی ندارید و این فرقی نمی‌کند در کجای دنیا باشد.

انسان وابسته به حزب و گروه می‌شود و اصلاً هدایت از اینجا شکل می‌گیرد که فرد می‌گوید نمی‌خواهم شبیه فلانی باشم و راهش این است که نباید مانند او شود. طغیان پدر و مادر در خانواده طاغوت است. فعلاً قلمروی او خانواده است که اگر کمی بالاتر رود، می‌شود یک اداره، یک شهر و یک کشور و این چه فرقی می‌کند؟! آیاتش بیان شده است.

در قرآن به طایفه‌ای که اصلاً با انبیاء هم‌دوره نیستند گفته می‌شود که شما انبیاء را کشته‌اید و نسبت قتل به آن‌ها می‌دهد. خیلی از کارهایی که افراد، امروزه انجام می‌دهند هم درجه با کشتن انبیاء است که این اقلیم و زمان نمی‌شناسد. امت، زمان نمی‌شناسد و با قوم یهود دو هزار سال پیش، به یکباره متحد می‌شود. محدودیت‌های زمین و زمان برای انسان است و نزد خدا این محدودیت‌ها وجود ندارد. وقتی انسان شاکله‌ای پیدا کرد تمام آن خواص، مثل ظروف مرتب با هم، به یکدیگر منتقل می‌شوند.

نکته ۱: هر کسی در یک امتی قرار دارد؛ چه خودش آگاه باشد و چه نباشد.

نکته ۲: این امتی که از آن صحبت می‌کنیم، شأنی از شئون انسان است و نمی‌تواند از آن جدا شود و سبب رسیدن منفعت و خسران است. حتی حشر انسان طبق سوره جاثیه به صورت امت اتفاق می‌افتد. حشر فردی نیست و امتی است.

نکته ۳: خیلی از رزق‌هایی که به افراد می‌رسد، مثلاً در همین مجالس، بواسطه وصل شدن افراد به امت است. خیلی از دریافت‌های مانی‌گونه است. یعنی حضرت ابراهیم (علیه السلام) هم این مطلب را با این سبک و سیاق می‌فهمیده است و این متعلق به ابراهیم (علیه السلام) است که به من رسیده است. خصوصیت امت بویژه در اتصال با امت توحیدی این است که گوهرهایی در آن رد و بدل می‌شود که جنسی متفاوت دارد و باور نمی‌کنید که چنین چیزی به ذهنتان متبادر شده است چون مال شما نیست و متعلق به حضرت ابراهیم (علیه السلام) است و مانند ارث علمی به کسی رسیده است. ادعیه حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) که به ما منتقل شده است، ارث علمی است و فقط

متعلق به کسی است که در این امت باشد و چقدر عظمت در آن می‌بینید. البته هر چقدر از این سمت خوبی بگوییم، در آن سو بدی وجود دارد. هرچند خوبی‌ها غلبه شدیدتری دارند.

رحمت، هدایت، فضل، عنایت و شفاعت از طریق امت به فرد منتقل می‌شود. هر کدام هم ما به ازایی در آن سو دارد؛ رحمت می‌شود عذاب یا لعنت. «اللَّهُمَّ اَلْعَنِ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ وَ اَخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلٰى ذٰلِكَ»<sup>۵</sup> تابعان تا روز قیامت مورد لعن قرار گرفته‌اند. در آیات و روایات چیزی جز امت نمی‌بینید. فرد خودش را یک امت در نظر می‌گیرد. «اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِي مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ»<sup>۶</sup>

عذاب و رحمت، هدایت و ضلالت، فضل و محرومیت، شفاعت به سمت خوبی‌ها و شفاعت به سمت بدی‌ها، از امت به فرد می‌رسد.

همه ما که اینجا نشستیم یا جزیی از امت باطل هستیم یا جزیی از امت حق. باید حد و حصر این دو امت را بدانیم تا بتوانیم تشخیص دهیم که در کدام امت قرار داریم و نباید سر خودمان کلاه بگذاریم!

ممکن است شما بگویید فرزند کوچک من توان‌ها و استعدادهای شکوفه نشده دارد، باید نوجوان شود و بعد جوان و کم‌کم متوجه شود. من نمی‌توانم به او بگویم که مسلمان نیست. ممکن است در امت حق باشیم اما بچه آن امت باشیم و یا خیلی باطل نباشیم اما به هر حال بچه باطل باشیم. برای تشخیص اینکه در چه مسیری هستیم، باید ملاک داشته باشیم.

بحث این جلسه و جلسه آینده ما همین خواهد بود که چگونه تشخیص دهیم که در کدامیک از این دو مسیر قرار داریم.

شما با رسول ارتباط دارید و هنوز او رسول نشده است و همسایه دیوار به دیوار شماست. نسبت به همسایه خود یک بداخلاقی می‌کنید. بعداً ایشان به بعثت می‌رسد و شما به بداخلاقی‌تان ادامه می‌دهید، در اینجا دیگر بداخلاقی نیست بلکه کفر است. زمانی که نسبت‌های انسان با خدا تغییر می‌کند، کنش‌ها و واکنش‌ها نام‌هایش تغییر می‌کند؛ ممکن است برخورد بد من در خانه با فرزندانم بداخلاقی باشد اما به اعتباری همین تبدیل به کفر شود. ممکن است ما خیلی

<sup>۵</sup> زیارت امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا

<sup>۶</sup> همان

خوش گمان باشیم و بگوییم من همه رفتارهای بدم با دیگران بد اخلاقی است، اما همیشه اینطور نیست. اگر خدا بگوید این مسلمان است و به هر دلیلی اثبات کند که او مسلمان است و با این حال اگر شما به آن مسلمان ظلم کنی، دیگر این کار را بد اخلاقی نمی گویند، بلکه به شما گفته می شود کسی هستی که به مسلمان ظلم کرده ای. همان کار است اما نامش تغییر می کند.

بحث امت ناظر به همین موضوع است. در زندگی مان تعاملاتی داریم و برای آن احکام فردی می آوریم؛ مثلا کسی از شما پولی می خواهد و شما می گویی من ندارم و بعد به خداوند می گویی که پول نداشتی، در غیر این صورت کمک می کردی. اما زمانی ممکن است فردی از شما کمک بخواهد که یک مؤمن است و به سلسله ای وصل است که وقتی به او پول می دهی، پول را به فرد نداده ای، به آن نظام داده ای، به پدر او داده ای. بنابراین ترس و واهمه ای به دل می افتد که نکند پیامبر به در خانه من آمده و وامی خواسته باشد در حالی که من پولی نداشتم.. اگر پیامبر به خانه شما می آمد و از شما تقاضای وام می کرد آیا همین گونه برخورد می کردید!؟

وقتی کسی مؤمن شود در حزب و طیفی قرار می گیرد و عقبه ای پیدا می کند، که دیگر انسان نمی تواند به همین راحتی او را رد کند و بگوید پولی ندارم. در این صورت بدنبال این است که از هر راهی شده برای او پول تهیه کند. با وجود اینکه خودش پول ندارد به دنبال تهیه وام برای او می باشد و این دو رفتار خیلی متفاوت است. وقتی او را فرد می بیند راحت می گوید ندارم و ردش می کند اما وقتی ساختاری و منظومه ای به فرد نگاه کند، قضایا متفاوت می شوند.

ما مؤمن را با پدر یا امیرش نمی بینیم. امیرالمؤمنین را گفتیم اما نفهمیدیم چه چیزی گفتیم. وقتی می گوییم امیرالمؤمنین، یعنی او امیر همه کسانی است که مؤمن شده اند. بنابراین اگر مؤمنی به من حاجتی را عرضه داشت، در واقع من با امیر او سر و کار خواهم داشت. به گونه ای که انگار او سرباز آن امیر و آن دستگاه است. علم به موضوع امت نگاه انسان را نسبت به مسائل تغییر می دهد. این برای ما مهم است که جایگاه خودمان را در این فضا بشناسیم.

سوال مهم این است که از کجا می توان فهمید در چه امتی هستیم؟ امت باطل یا امت حق؟

جواب کلی این است که اگر فردی که می خواهد خود را ارزیابی کند به نگاه جمعی دست پیدا نکند، حتما، نقدا جزء امت توحیدی نیست! و شاید به طور نسبی بچه باشد و بخواهد بزرگ شود و به امت توحیدی بپیوندد اما حال

فعلش امت توحیدی نیست. اگر کسی نگاهش نگاه جمعی و ایثارگرایانه نباشد و دیگران را بر خود ترجیح ندهد، این فرد در امت توحیدی نیست. منیت مشکل ایجاد می کند، کسی که نتواند این موضوع را حل کند، امت نیست.

شبهه این موضوع را در بافت می توان مشاهده کرد، در بافت قلب همه سلول ها یک کار انجام می دهند. شما یک قلب می بینید که سلول ها در آن تخصصی هستند و همه با هم یک کار را انجام می دهند.

هرکسی نگاه جمع محورانه ای نداشته باشد و نتواند دیگران را بر خودش ترجیح دهد و بخواهد به گونه ای منطقی عمل کند که تو باید چنین کنی و تو باید چنان کنی و از روی استدلال شروع به حرف زدن کند، این خوب نیست. البته تقسیم وظایف اشکالی ندارد اما این تقسیم وظایف نباید به یک نظم خیلی خشک تبدیل شود. او، خود توسست و تو، او هستی...، دو تا نیستید. خود حیوانی انسان است که طعنه می زند و سرزنش می کند. این ها خصوصیات فردمحوری است. کسی که جمع محور باشد، نمی تواند عیب دیگران را ببیند.

از شاخصه های جمع محوری کارآمدی آن جمع است و اینکه بی خاصیت نیستند. اگر این جمع یک خانواده است، آن خانواده کارآمد است و در پی حل مشکلات دیگران است و این کارآمدی عینیت دارد.

**سوال:** آیا این امت تعداد هم دارد؟

- وضعیت امت به تعداد نیست و بحث کثرت در آن مطرح نیست. حتی امت می تواند با یک نفر باشد؛ مثل حضرت ابراهیم (علیه السلام) که نگاهی جمع گرا دارد. از شاخصه های ایشان این است که می گویند هیچوقت نمی توانستند طعام خودشان را به تنهایی میل کنند. قرآن می فرماید «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً»<sup>۷</sup> اگر به اقامه بیت می پردازد، همه نسل و ذریه را دیده است، گویی به نمایندگی نسل و ذریه اش این بیت را بنا می کند. این مطلب را بر اساس سوره حج و دعاهای حضرت ابراهیم (علیه السلام) می گوئیم. بت را که حضرت ابراهیم (علیه السلام) می شکند، مانند این است که امت و سلسله جلیله انبیاء، بت را می شکند. حضرت ابراهیم (علیه السلام) کار بسیار جالبی کرده اند و حد نصاب امت را به یک نفر تقلیل داده اند.

<sup>۷</sup>سوره نحل، آیه ۱۲۰

وقتی از امت می‌گوییم کسی ذهنش به سمت حکومت نرود، منظور ما همین جمع‌های کوچک خانوادگی، جمعی دوستانه یا مدارس قرآن است. اینها امت هستند و لازم است علم به این امت بودن را پیدا کرد و برای آن برنامه‌ریزی داشت.

شرط امت‌داری این است که فرد به این موضوع واقف شود که از چه مسیری و از چه امامی تبعیت می‌کند و برای هر آنچه انجام می‌دهد بداند که طبق گفته کدام امام، او در حال انجام آن کار است و بخل و حسد را کدام امام گفته است. مشخص است اگر کسی چنین کاری انجام دهد، امام او ابلیس است. فرد بخیل، امامش ابلیس است در غیر این صورت کسی نمی‌تواند بگوید اهل بیت (علیهم السلام)، امامان بخل هستند. حتی دشمنان ائمه چنین ادعایی نکرده‌اند.

امام شما کیست؟ یعنی شما از چه کسی تبعیت می‌کنید؟ از صدیقه طاهره (سلام الله علیها)؟ از فاطمه زهرا (سلام الله علیها) ... یعنی شما فاطمه‌ای هستید؟ مگر قرار است هر کسی امت شود، امام شود؟

نمی‌شود که امت اهل گناه باشند و بعد بگویند امامان فاطمه (سلام الله علیها) است. امام یعنی جلودار و متصل به امت. ما که نمی‌خواهید بگویید که حضرت صدیقه (سلام الله علیها)، صدیقه نبوده است چون می‌خواهیم خود را به حضرت وصل کنیم... شاید بگویید که اینگونه خیلی سخت است اما این گناه کردن و جدا شدن از فاطمه (سلام الله علیها) است که سخت است. اینکه حضرت فاطمه (سلام الله علیها) امام ما باشد که خیلی راحت است چون او می‌گوید که باید چه کاری انجام داد.

امامت در اینجا یک وضع جعلی و قراردادی نیست. کدام یک از قوانین الهی جعلی بوده است که امامت جعلی باشد؟! بهشت و جهنم، قانون جاذبه و ... همه تکوینی است و نمی‌شود بدون دلیل و بی اساس نسبت داد و بیان کرد که امام ما فاطمه (سلام الله علیها) است. اگر امام تو فاطمه (سلام الله علیها) باشد یعنی تو باید به اندازه وسعت فاطمه (سلام الله علیها) شده باشی و به اندازه ظرف وجودت «فَطَمَ عَلَى النَّارِ» شوی، در غیر اینصورت امام تو فاطمه (سلام الله علیها) نیست. امامت کسی دیگر می‌شود، مثلاً عایشه. اتفاقاً خیلی هم بد نیست! خیلی هم خوب است به هر حال همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و خیلی‌ها دوست دارند امام‌شان عایشه باشد. حالا خصوصیات عایشه چیست؟ اینکه گاهی اشتباه هم می‌کند. در قاموس عایشه اشتباه کردن جایز است و فاطمه بودن معیار زندگی‌اش

نیست. همچنین اعتقاد به سهو نبی دارند. اشکالی ندارد، فقط در این صورت مقدرات انسان را با جناب عاشیه همراه می‌کنند و اشکالی هم ندارد!

فردی خوابش را برای بنده تعریف کرد و من از خواب او بسیار متنبه شدم، خوابی بسیار عجیب که چندین سال قبل شنیدم و مرا بسیار به هم ریخت. خواب دیده بود که مرده است و خیلی هم خوب مرده و اتفاقاً خوشحال هم بوده که مرده است و به او گفتند که تو یک مسیحی خوب و مؤمنی هستی. تشریفات انجام شد و او را بردند تا با مسیحیان عالم محشور کنند...!

خاصیت امت این است. گاهی انسان به نحوی زندگی می‌کند، مثلاً رهبانیت و فردیت‌هایی دارد که اتفاقاً با همه کسانی که اهل ظلم هم نیستند او را یک‌جا می‌برند. آیا حاضر است با آن مسیحی‌ها زندگی کند و پیش امام حسین (علیه السلام) نباشد؟ اگر کسی بخواهد جزء امت امام حسین (علیه السلام) باشد، باید خصوصیات او را به خود بگیرد. نمی‌توان گفت که می‌خواهم امام حسین (علیه السلام) باشد اما مدل مسیحی‌ها زندگی کند. می‌دانی امام حسین یعنی چه؟ یعنی «بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي»، یعنی من خود و خانواده‌ام را به گونه‌ای تربیت کرده‌ام که می‌توانم یک عاشورا بیافرینم. یعنی می‌توانی از پس خانواده‌ات بریایی و چنین کاری انجام دهی؟ آیا اصلاً چنین گفتمانی در خانواده‌ات داشته‌ای که حالا بخواهی آن‌ها را با خودت به جایی ببری؟ امام حسین (علیه السلام) در کربلا کار بسیار بزرگی کرد که جمعی از کودک، جوان، پیر، زن و مرد را با خود همراه کرد که همه مثل هم بودند و مثل هم فکر می‌کردند. حبیب بن مظاهر مثل مسلم بود و مسلم مثل حضرت ابوالفضل (علیه السلام) ...، شئونشان متفاوت بود اما هم‌رأی بودند. وقتی جزء امتی که امامش حسین (علیه السلام) است نشدم، چگونه می‌خواهم جمعی تشکیل بدهم با امامت امام حسین (علیه السلام)؟

نکته مهمی است که باید به آن توجه کرد این است که اگر تصمیم بگیرم که امام حسینی زندگی کنم، باید جمعی که در آن هستم را به گونه‌ای توجیه کنم که برای راه خدا بدون چون و چرا جانشان را در کف دست‌هایشان بگیرند. امشب در نماز با امام حسین (علیه السلام) بیعت می‌کنم و امام من ایشان می‌شود و دیگر هیچ‌کدام از نمازهایم فرادی نیست، حتی شامم را با ایشان می‌خورم. زمان نمی‌تواند مرا از امامم جدا کند. این موارد حد و حصرهای عالم طبیعی و حیوانی است، اما آخرت مسیطر و مهیمن او است و در باطن این عالم من و امام حسین (علیه السلام)

السلام) وحدت داریم و کافی است فقط خوابت ببرد. وقتی لایه زمان قطع شد، با امام احساس معیت خواهی کرد و آنچه در خوابت دیده‌ای درست است و آنچه اینجا می‌بینی کاذب می‌شود.

این بحث بسیار مهم است و درک اهمیت آن ضرورت دارد. انسان متصل به جریانی از فیض می‌شود که تمامی ندارد. منیتی در آن راه ندارد و بالاترین مفاهیم در آن داد و ستد می‌شود، بدون آنکه فرد منیتی را به خود بگیرد. راجع به اسماء، راجع به پیامبران می‌فهمد بدون اینکه فکر کند، خودی در کار است و یا عجبی به او برسد و منیتی به خود بگیرد و یا بواسطه علم، حجابی به خود بگیرد.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ»<sup>۸</sup> یعنی تا زمانی که انسان شأن امت بودن خود را نشناسد، نمی‌تواند تغییری در سبک زندگی‌اش ایجاد کند. تغییر برای فرد غیر ممکن و محال است، مگر در بستر امت و علم به امت. اگر فرض کنید این حرف اشتباه است و یک برداشت شخصی است، می‌توان به عنوان یک نظر به آن نگاه کرد و در مورد آن اندیشید. بحث این است؛ تغییر در بستر امت به سهولت و آسانی اتفاق می‌افتد و فرد استحاله می‌شود. مثل حُرّ به راحتی تغییر می‌کند اما در معرکه عمل اگر کسی بخواهد صفتی را در خود تغییر دهد و سال‌ها عبادت کند، نمی‌تواند. اینها را دیده‌ام و البته به علم می‌گویم که تغییر در بستر امت ایجاد شدنی است اما بدون امت اتفاق نمی‌افتد.

همه افراد چه بخواهند و چه نخواهند، چه بدانند و چه ندانند، در امت هستند و در هر صورت در حال داد و ستد با آن می‌باشند. آنچه مهم است علم به این موضوع و فهم خصوصیات امتی است که با آن در حال داد و ستد هستیم. امام من کیست؟ به چه کسی اقتدا کرده‌ام؟

«قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۹</sup> این موارد امامتی دارد و باید دید این چهار مورد امامتش با چه کسی است.

فایل کتاب را می‌توان بعدا نگاه کرد، دوره سخنرانی نیست، دوره کشف کردن است. همه می‌خواهند چیزی را بفهمند و وارد مسیر شوند. مطلب این است که برای تعیین وضعیت خود، راه‌هایی داشته باشیم. یکی از راه‌های خوب این است که بدانیم دوازده امام شیعه که خداوند برای انسان قرار داده است از حیث هدایت امت چه خصوصیات

<sup>۸</sup>سوره رعد، آیه ۱۱

<sup>۹</sup>سوره انعام، آیه ۱۶۲

باطنی داشته‌اند و چرا دوازده نفر هستند. خدا که می‌توانست به امیرالمؤمنین (علیه السلام) عمر طولانی بدهد و همه می‌شدند یک امامی، نه، سه امامی، نه، هشت امامی! فلسفه دوازده امامی بودن امت چیست؟

آیا همه امامان را اظهار و از ساحت قدسی همه آنها استفاده کرده‌ایم و امامت‌شان را پذیرفته‌ایم؟ آیا همانقدر که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) ارادت داریم به امام جواد (علیه السلام)، امام هادی (علیه السلام) و سایر ائمه هم ارادت داریم و از مواهب‌شان بهره‌مند هستیم؟ آیا خداوند دوازده امام را به شکل صوری قرار داده است یا وضعیت تکوینی دارند؟ وقتی می‌گوید امت، یعنی دوازده امام، دوازده شأن، دوازده مرتبه و دوازده صیوریت، که هر کدام را باید تیک بزنی و خدا را شکر بگویم که امسال یک امامی شدیم و سال بعد خود را دو امامی بدانیم و ...، این یعنی امام آمد و امت تابع آن امام شد.

این موضوع بسیار مهمی است که بالاترین نعمت، یعنی ولایت را بشناسیم.

اینکه از بین امامان، به عنوان مثال امام مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) را انتخاب کنیم و بگویم که چون صد آمد، همه نزد ما است...، بعد اگر پرسیده شود که چه کارهایی انجام می‌دهید، می‌گوییم دعای ندبه می‌خوانیم و از این قبیل کارها انجام می‌دهیم تا امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) بر قلب ما بنشیند. تمام شئون امام مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) را که در روایات آمده است در نظر بگیرید، اینکه گفته‌اند، حجت، قائم و ... است، تمام این شئون را انجام بدهید، اشکالی ندارد ایشان امام شما می‌شوند اما بگویند قیام یعنی چه؟ اینجا است که می‌فهمید وقتی می‌خواهید قیام را بیان کنید، باید سراغ امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و ... هم بروید. امام مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) به نحوی در انتها گذاشته شده است که تا نتوانید یازده امام دیگر را صرف کنید، نمی‌توانید به امام دوازدهم برسید.

این طور نباشد که از علل غیبت، بی‌نیازی ما به امام مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) باشد. یعنی اگر همان یک امام بود، برای ما کافی بود و ما دوازده امام لازم نداشتیم. وقتی می‌گوییم امام مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) یعنی انسان‌های دوازده امامی، هیچ‌گاه امام مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) به معنای تک امامی نیست.

برخی روایت‌ها در اینجا آورده شده است که مظلومیت‌شان جالب است! دو کتابی که در مورد اوصاف اهل بیت در قرن سوم و چهارم جمع‌آوری شده است (الهدایه الکبری و مائئه منقبة) و علما به آن خیلی اعتقاد دارند.



روایت اول<sup>۱۰</sup> «حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ الصَّالِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَمَانَ الْعَامِرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّ لِلشَّمْسِ وَجْهَيْنِ فَوَجْهٌ يُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَوَجْهٌ يُضِيءُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَعَلَى الْوَجْهَيْنِ مِنْهُمَا كِتَابَةٌ ثُمَّ قَالَ أَ تَدْرُونَ مَا تِلْكَ الْكِتَابَةُ؟ قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ الْكِتَابَةُ الَّتِي تَلِي أَهْلَ السَّمَاءِ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآمَّا الْكِتَابَةُ الَّتِي تَلِي [أَهْلَ] الْأَرْضِ عَلَى نُورِ الْأَرْضِينَ»<sup>۱۱</sup>.

یکی از کارهایی که در روایات انجام شده است، تشبیه ولایت به خورشید است یا بهتر بگوییم، حقیقت و باطن ولایت را معرفی کرده است. گاهی گفته می‌شود مثل شمس، مثل حضرت حجت است اما ممکن است گاهی بگوییم حضرت حجت، شمس است، مصداق اتم است. در اینجا گفته می‌شود شمس دو وجه دارد، وجهی از آن اهل آسمان و وجهی دیگر هم اهل زمین را نورانی می‌کند و هر دو دارای قانون و قاعده‌ای هستند. این قانون چیست؟ در زیارت‌نامه‌ها هم این را می‌خوانید که «نورالله» یعنی «ای کسی که نور خدا در زمین هستی».

این بحث اول

هر علمی، هر حقیقتی و هر حیاتی به واسطه نور است. وقتی می‌گویند «علی نور الأرضین»؛ یعنی اینکه هر خیری که به ما می‌رسد به واسطه اهل بیت است.

روایت ۲<sup>۱۲</sup> «عَنْ أَسْوَدَ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ فَإِنشَأَ يَقُولُ ابْتِدَاءً مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسْأَلَ نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ وَنَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَنَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَنَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَنَحْنُ وِلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ»<sup>۱۳</sup>

همه این مطالب را شنیدیم اما چگونه می‌توان از آن استفاده کرد؟ «نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ»، یعنی هر کسی در کار خود در پی حجت است و می‌خواهد هر یک از کارهایش در نزد خدا موجه جلوه کند، باید از طریق ما انجام شود. «نَحْنُ بَابُ اللَّهِ»، یعنی به خدا و به کمال رسیدن باید با امام صورت بگیرد. برخی می‌گویند ما خودمان می‌خواهیم به کمال برسیم در حالی که می‌بایست در امت بود و امام «باب الله» است. «نَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ»، یعنی باید حرف خدا را از او بشنوی،

<sup>۱۰</sup> کتاب سیر شکوفایی امت، ص ۲۹

<sup>۱۱</sup> مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص، ۷۷

<sup>۱۲</sup> کتاب سیر شکوفایی امت، ۳۱

<sup>۱۳</sup> بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص: ۶۱

«نَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ» برای شنیدن حرف خدا باید به او گوش بسیاری. «نَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ» در مقابل آنچه انجام می‌دهی، آن چشم بصیر می‌بیند و گناه تو را مشاهده می‌کند. ناپسند است که فکر کنیم حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در قبری محصور است، زشت است که فکر کنیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) در قبری محصور است و اینجا نیست. زشت است که فکر کنیم تنها هستیم و کسی دست‌مان را نمی‌گیرد. زشت است که فکر کنیم بحرانی در زندگی ما وجود دارد و ایشان نمی‌بینند. آن‌ها می‌بینند و به کمک ما می‌آیند. اگر فردگرا نباشید درست می‌شود، در غیر این صورت می‌گویید او امام من است، پس باید مشکل مرا حل کند. شما با فردگرایی در حال خود خدایی هستید. اکثر اوقات به نحوی برخورد می‌کنیم که انگار ما امام ایشان هستیم. تا فردی جمع‌گرا نشود، امامی برای خودش قرار نداده است. اصلاً مفهوم امامت برای او مطرح نمی‌شود.

امام شما دردهای شما را می‌بیند، درد شما درد او است، وقتی که درد می‌کشید برای امام ناراحت باشید که او نیز درد شما را می‌کشد.

باید به دنبال این باشیم که هر کدام از این امامان به چه کار ما می‌آیند. فایل شکوفایی امت را تورق کنید. کسی که این متن را نوشته، قصدش این بوده است که بگوید دوازده امام داریم با دوازده وجه تبعیت و اگر نتوانیم در طول عمرمان دوازده وجه عبودیت خود را فعال کنیم، یعنی یک امامی و دو امامی و یا حتی بدون امام شیعی بمیریم و ما را به بهشت یهودی‌ها و مسیحی‌ها ببرند، که دیگر معیتی وجود ندارد. اینجا دیگر بحث بهشت و جهنم نیست، بحث معیت است.

هر حرفی می‌زنیم، سعی کنیم عملیاتی‌اش کنیم. برای احیاء دوازده امام، برنامه داشته باشیم. کجای زندگی ما استفاده از نور می‌شود؟ بدون اینکه ناراحت شویم، بفهمیم که شیعه نیستیم و بعد برویم شیعه شویم.

خدا را شکر که فهمیدیم چون به اندازه فاطمه (سلام الله علیها) طهارت نداریم، پس فاطمی نیستیم. حقیقت را کتمان نکنیم و به سمت رفع مشکلاتمان برویم و آنچه لازم است را انجام دهیم.

برای اینکه ان شاء الله همه دعاهای ما به هدف اجابت برسد و اجابت آنها را مشاهده کنیم و در اثر آن به یک هدایت واضح برسیم، صلواتی ختم بفرمایید.

برای اینکه ان شاء الله درک ما از شب قدر بیش از آن چیزی باشد که در تصور ما هست و بهره ما از حضرت صدیقه کبری (علیها السلام) خیلی بیش از آن چیزی باشد که حدس می‌زنیم، صلواتی ختم بفرمایید.

در رابطه با بحث امت بحث‌هایی را مطرح کردیم که بنا داریم مباحث را خیلی سریع به یک جمع‌بندی برسانیم و برای اینکه برخی دوستان ممکن است جلسات را نبوده باشند و بحث‌ها را پیگیری نکرده باشند، مروری بر مطالب گذشته می‌کنیم.

ما گفتیم بحث «امت» یکی از مباحث در حوزه انسان‌شناسی است. مفهوم امت و امام خیلی در هم تنیده است؛ به نحوی که اگر کسی بخواهد مفهوم امام را بفهمد حتما باید مفهوم امت را فهم کند. همچنین گفتیم مفهوم امت و امام، ما را به مفهوم «جمع» دلالت می‌دهد. همچنین گفتیم «ام» ریشه و پایه و محل رجوع به امام و امت است. گفتیم که هر انسانی چه خودش بفهمد و چه نفهمد، در جمع است. همچنین گفتیم انسان می‌تواند این جمع را خود انتخاب کند. اگر انسان بخواهد به صورت اختیاری در جمع باشد، حتما باید از منیت خود خارج شود. لذا کسی که در جمع هست، از منیت خود خارج شده است و به فلاح رسیده است. در جمع بودن معادل به فلاح رسیدن است. منظور از در جمع بودن، منیت نداشتن است.

در روایات یک موضوع مهمی که به اهل بیت (علیهم السلام) نسبت داده شده، شمس و قمر است. هر دو کلمه نشان‌دهنده نقش این بزرگان در عمل آفرینی و زمان آفرینی است.

هر شخصی از امت اگر بخواهد جمع محور باشد و اهل امت توحیدی باشد، با هر شخص دیگری که ارتباط دارد و در رابطه با هر مسئله‌ای که هست، باید به ولایت رجوع کند و دریافت خود را از ولایت بگیرد. یعنی در رابطه با آن شخص و یا آن جمع، نظر ولی فقیه را دخیل کند. از آن به بعد است که زمان و لحظه برای فرد پدید می‌آید؛ یعنی به این دلیل به او شمس می‌گویند که اولاً باید به او رجوع کرد و از نور و شعاع نور او مسیر را مشخص کرد و در ثانی

این رابطه تبدیل به زمان می‌شود. بی‌دلیل نیست که در آیاتی مثل «جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْبَانًا»<sup>۱۴</sup> شمس و قمر را با این همه عظمت به عنوان حسابان و عامل حساب‌گر زمان محسوب کردند. بنابراین «زمان» از زمانی برای انسان شروع می‌شود که تحت ولایت قرار بگیرد؛ تحت ولایت امر و نهی اولیاء قرار بگیرد. به این صورت می‌شود که سیر رشد و هدایت انسان از لحظه شروع می‌شود، یک استمراری پیدا می‌کند و وقتی در سیری از اعمال قرار می‌گیرد، ساعت درست می‌شود. وقتی که مغرب، عشا، صبح و ظهر و عصر پیدا می‌کند، اوقات درست می‌شود. در واقع باطنِ زمان در زندگی انسان، ولایت می‌شود. همه ابعاد زمان ولایت می‌شود و نه فقط لحظه. چون وقتی استمرار پیدا می‌کند تبدیل به ساعت می‌شود و همان تبدیل به اوقات می‌شود و همان تبدیل به هفته و ماه می‌شود؛ یعنی وقتی امتداد پیدا می‌کند و تبدیل به ماه می‌شود. به این معنا است که اعمال ما نوعاً یک زنجیره اعمال است و یکی نیست. پس بنابراین وقتی یکی از اعمال تحت ولایت قرار می‌گیرد و دو می‌شود به تدریج تبدیل به ساعت می‌شود. وقتی مغرب و عشا از آن می‌گذرد، شبانه‌روز می‌شود. وقتی یک روز و دو روز می‌گذرد، هفته می‌شود.

چون فرصت نمی‌شود همه روایات را بخوانیم، همین روایت را می‌خوانیم:

«عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَسْعُودٍ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَلِيلِ، قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى سَيِّدِنَا عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِسَامِرًا وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ شِيعَتِهِ فَسَأَلْنَاهُ عَنْ أَسْعَدِ الْأَيَّامِ وَ أَنْحَسِهَا فَقَالَ: لَا تُعَادُوا الْأَيَّامَ فِتْعَادِيكُمْ وَ سَأَلْنَاهُ عَنْ مَعْنَى هَذَا الْحَدِيثِ فَقَالَ: مَعْنَاهُ بَيْنَ ظَاهِرٍ وَ بَاطِنٍ إِنَّ السَّبْتَ لَنَا وَ الْأَحَدَ لِشِيعَتِنَا وَ الْإِثْنَيْنِ لِبَنِي أُمَيَّةَ وَ الثَّلَاثَاءَ لِشِيعَتِهِمْ وَ الْأَرْبَعَاءَ لِبَنِي الْعَبَّاسِ وَ الْخَمِيسَ لِشِيعَتِهِمْ وَ الْجُمُعَةَ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَ الْبَاطِنُ أَنَّ السَّبْتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) وَ الْأَحَدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْإِثْنَيْنِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الثَّلَاثَاءَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ الْأَرْبَعَاءَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ أَنَا، وَ الْخَمِيسَ ابْنِي الْحَسَنُ وَ الْجُمُعَةَ ابْنُهُ الَّذِي تَجْتَمِعُ فِيهِ الْكَلِمَةُ وَ تَتِمُّ بِهِ النُّعْمَةُ وَ يَحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ وَ يَزْهَقُ الْبَاطِلُ، فَهُوَ مَهْدِيكُمْ الْمُنْتَظَرُ ثُمَّ قَرَأَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* بَقِيَتْ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَالَ: لَنَا وَ اللَّهُ هُوَ بَقِيَّةُ اللَّهِ»<sup>۱۵</sup>

روز شنبه، حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله) است. باطن روز یکشنبه، امیرالمومنین (علیه السلام) است. یک موقع می‌گویند مصداق این روز و یا این روز به ایشان اختصاص دارد. اما یک موقع می‌گویند، باطن یک روز امیرالمومنین (علیه السلام) است. یعنی حقیقت این روز و ملکوت آن، حضرت امیر (علیه السلام) است.

<sup>۱۴</sup>سوره انعام، آیه ۹۶

<sup>۱۵</sup>الهدایة الکبری، ص ۳۶۳

دوشنبه امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام)، سه شنبه علی بن حسین (علیه السلام)، محمد بن علی (علیه السلام) و جعفر بن محمد (علیه السلام)، چهارشنبه موسی بن جعفر (علیه السلام)، علی بن موسی (علیه السلام)، محمد بن علی (علیه السلام) و علی بن محمد (علیه السلام) و پنج شنبه حسن بن علی (علیه السلام) و در روایت جمعه مهدی منتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.

پس اولین بحثی که داریم این است که انسان منیت را کنار بگذارد؛ یعنی در مواجهه با هر کسی و هر چیزی رجوع به حضرات معصومین (علیهم السلام) کند. حکم آن برخورد را در رابطه با آن مسئله سوال کند. ابتدای کار ممکن است برای فرد سخت به نظر برسد و بگوید نمی فهمم. این یعنی وقتی ما جمعی تشکیل می دهیم، این جمع ارضی تشکیل نمی شود و به واسطه ارتباط با بالادست، جمع تشکیل می شود؛ برای مثال پیوند من با همسر ارضی نیست، چون صیغه ای از بالا جاری شده است، این عقد جاری شده است. به همین دلیل وقتی هم می خواهم جدا شوم، باید حتما از آن بالادست اجازه بگیرم. درست است که حق طلاق با مرد است اما در قرآن وقتی این موضوع را مطرح می کند، می فرماید که یا ایها النبی... فلان کار را بکن! یعنی کانه این پیوند باید از بالادست باشد.

دوست داشتن من دیگری را و یا ارتباط داشتن من دیگری را (دوست داشتن دیگری توسط من و یا ارتباط داشتن من با دیگری)، منوط به اذنی است که از بالا دست می گیرم. اینگونه جمع تشکیل می شود. به همین دلیل من دخل و تصرفی در احکام نمی توانم داشته باشم. این طور می شود که گاهی شرایطی ایجاد می شود که من خانواده ام را فدای آن امر می کنم. چون امر، بالادست است و من می توانم این کار را انجام بدهم. چون وظیفه داشتم برای خانواده ام جان فشانی بکنم و حق نداشتم آنها را فدا کنم. از همین زمان لحظه شروع می شود.

انسان ها پنج دسته هستند:

۱. فردمحور، خودکامه و متکبر
۲. خودمحور افسرده
۳. خودمحور خنثی
۴. خودمحور اجتماعی
۵. جمع گرا

در این پنج دسته، جمع گرا به فلاح می‌رسد. حالا هرچه به سمت دسته اول می‌رویم از فلاح دورتر است و هرچه به جمع‌گرایی نزدیک می‌شویم، به فلاح نزدیک‌تر هستند. حالا هر فردی جمع‌گرا است به فلاح می‌رسد، چون او تحت بیرق آیه «مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»<sup>۱۶</sup> است. این آیه فلاح را فقط منوط به «یوق شح نفس» کرده است. کسی اینگونه است که منیتی در کارش نباشد و اگر کسی کوچکترین منیتی را دارد، شح نفس در او شکل می‌گیرد.

حالا وقتی لحظه تشکیل می‌شود، چیزی به نام زمان هم برای انسان مطرح می‌شود. اگر کسی در گذشته یا در آینده بود، یعنی او جمع‌گرا نیست و فردمحور است. فقط کسی که در لحظه است، جمع‌گرا است. به این دلیل که اگر کسی در لحظه باشد، در هر لحظه بلافاصله به منبع حکم رجوع می‌کند و حکم را دریافت می‌کند. خواطر گذشته و آینده هم برای او مهم نیست؛ مثال آن را در سوره مبارکه انفال ذکر می‌کند. می‌فرماید که بین شما و کفار جنگی رخ داد. سیاق آیات نشان می‌دهد که اتفاقاً کفار تعدادی از برادران دینی شما را به قتل رساندند. در وسط جنگ، به هر دلیلی آنها به این نتیجه رسیدند که مسلمان شوند و خود را تسلیم کردند. حالا این‌ها برادران دینی شما هستند، شما الان حق انتقام‌گیری از آنها را ندارید و نمی‌توانید بگویید که تا یک ساعت پیش برادران ما را به قتل رساندند. چون الان که تسلیم شدند و اسلام آوردند، برادران دینی شما هستند. زمانی که برادران شما را کشت، کافر بود اما الان اسلام آورده است. اگر ما ارتباط خود را با خواطرمان برقرار کنیم خواهیم گفت این همانی است که برادر من را کشت و من اصلاً نمی‌توانم با او ارتباط برقرار کنم.

در رابطه با آینده هم به همین صورت است. بنابراین کسی که گذشته و آینده دخالتی در امر و نهی او داشته باشد، از جمع‌فاصله می‌گیرد. اصلاً یکی از دلایل فردمحوری وجود خاطره‌ها و مرور آنها است. اگر کسی جمع‌گرا باشد همین الان را در نظر می‌گیرد. یعنی با یک نفر که برخورد می‌کند الان او را می‌بیند و کاری ندارد که قبل او چگونه بوده است. البته می‌دانید ما اگر بخواهیم طبق این اصل عمل کنیم برایمان سخت است چون ما هنوز به مرحله رشد هدایتی دست نیافته‌ایم. اینجا لحظه، شروع می‌شود و این زمان هدایت انسان است. وقتی این لحظه را توانستید، مدتی استمرار دهید، تبدیل به ساعت می‌شود و اگر توانستید این استمرار را تا یک شبانه روز داشته باشید، تبدیل به یک

<sup>۱۶</sup> سوره تغابن، آیه ۱۶

مغرب و عشا، صبح و ظهر و عصر می شود و اگر توانستید این را استمرار دهید، تبدیل به هفته می شود و اگر توانستید استمرار دهید به ماه و سال تبدیل می شود.

«با تحلیل عقلی از مفهوم سیر و به تبع آن صیوررت هر سیری، هر موجودی در ذات خود نیازمند موارد زیر است:

۱. دارایی و امکاناتی که مالک آن موجود به وی عطا کرده است.
۲. غایتی گذاشته شده از جانب ربّی که مالکیت در تدبیر آن موجود را به عهده دارد.
۳. اوامر و نواهی مشخص که ربّ آن موجود برای آن در نظر گرفته و به نحوی به او ابلاغ می کند. جهتی که در اثر عمل به آن اوامر و نواهی در سیر آن موجود شکل می گیرد.
۴. اجل و مهلتی که برای آن موجود در نظر گرفته شده است و به تبع آن سرعتی که می تواند مسیر در نظر گرفته شده را طی کند.
۵. هماهنگی آن موجود با خود و دیگران در این سیر که وجود آن لازمه سیر یافتن موجود به سمت غایت است.
۶. این سیر در دنیا مفهوم زمان را شکل می دهد و از لحظه شروع شده و دوره های عمر را رقم می زند و در نهایت در اجلی مشخص با دست یافتن یا نیافتن به غایتی مشخص به پایان می رسد.»<sup>۱۷</sup>

یعنی هر موجودی دارای امکانات و اوامر و نواهی و غایت است. هیچ گاه اوامر و نواهی خارج از شی نیست. وقتی انسان به امر و نهی عمل می کند، سمت و سویی می گیرد.

مفهوم اجل، دوره ای است که انسان مهمان این دنیا است و از آن می رود. اگر به این جمله دقت شود بسیار باشکوه است. «سن رشد معنوی انسان از زمانی شروع می شود که متکی به ولایت باشد؛ یعنی امر و نهی ها را از خود یا هوای نفس و یا دیگران نگیرد و از ولیّ الهی بگیرد و در این امر استمرار داشته باشد.» لحظه را به روز و هفته و ماه و سال تبدیل کند. اینگونه باطن روز شنبه، می شود رسول الله (صل الله علیه و آله) و یک نظام فرکتالی ایجاد می کند. فرکتال یعنی سازه هایی که به صورت منظم روی هم می نشینند. اگر هم این سازه تا بی نهایت برود شکل پایه و بنیان آن مشابه است. ساختار مشابه رشدیابنده ای که هم شکل بالا می رود. در واقع ساعت آن امتداد در لحظه می شود، شبانه روز امتداد ساعت می شود و هفته امتداد شبانه روز می شود و ماه امتداد هفته می شود و سال امتداد ماه می شود. در سوره مبارکه توبه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكََ الدِّينُ الْقِيمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ

<sup>۱۷</sup> سیر و شکوفایی امت، ص ۲۹

الْمُتَّقِينَ».<sup>۱۸</sup> در روایات منظور از شهر را اهل بیت (علیهم السلام) معرفی می‌کند. در روایت قبل، بحث هفته را به اهل بیت (علیهم السلام) نسبت داد و در این آیه قرآن هم البته با دلالت روایی «اَثْنَا عَشَرَ شَهْرًا» را به اهل بیت (علیهم السلام) نسبت داده‌اند. در واقع چون شمس و قمر نسبت داده می‌شود به شمس رسالت و قمر امامت پس بنابراین زمان در مواجهه با ولیّ به وجود می‌آید. پس می‌شود لحظه، ساعت، روز و هفته را به اهل بیت (علیهم السلام) نسبت داد.

برای اینکه این بحث مقداری کاربردی شود سه روایت را ذکر می‌کنیم. این روایت کمک می‌کند که ما بتوانیم لحظات خود را با ولایت بررسی و واریسی کنیم. ابتدای کار سخت است اما مثل رانندگی می‌ماند، اول کار حجم زیادی از مطالب به او گفته می‌شود که با خود می‌گویید من چطور همه این مطالب را یاد بگیرم! اما بعد از مدتی که رانندگی می‌کند به صورت خودکار همه آنچه که به او گفته شده بود را، استفاده می‌کند.

به هر حال اینها مواردی است که به مرور زمان برای انسان اتفاق می‌افتد اما تجزیه آن ظاهراً کار را سخت می‌کند؛ یعنی اینطور نیست که بگوییم هر کسی در هر لحظه دوازده وجه در ذهن داشته باشد و در لحظه بعدی یک دوازده‌تای دیگر، که این برای انسان بسیار سخت است. حالا وقتی این را به فرد یاد ندهید، می‌گوید خوب اگر قرار است من در لحظه ولیّ الهی را در ذهن بیاورم، ولیّ الهی همیشه در ذهن من هست و همیشه هم کارهای خود را براساس ولیّ الهی انجام می‌دهم. اما این شخص در عمل طوری رفتار نمی‌کند که ولیّ الهی امر کرده است! اگر بنا باشد انسان هر لحظه بر مبنای امر و نهی ولیّ الهی حرف بزند و سکوت کند و نظر دهد یعنی اینکه برای هر کاری باید یک حکم داشته باشید. این را به این دلیل می‌گوییم که هر کدام از اینها مؤید و مقوم دیگری است.

اگر می‌خواهید امیرالمومنین (علیه السلام) باشید، باید حکم از سمت خدا داشته باشید. اگر می‌خواهید حسنی‌خو باشید، باید در هر لحظه و زمانی خدا آگاهی سر لوحه شما باشد و به یاد غیر خدا نباشید؛ یعنی اینکه عظمت خدا فراموش‌تان نشود. اگر خواستید حسینی‌خو شوید، باید در هر عملی به کمال و شاگرد اول شدن بیانید. شهید شدن یعنی شاگرد اول شدن؛ یعنی کسی بهتر از شما این کار را انجام نداده باشد. اگر خواستید زین‌العابدینی‌خو باشید، باید در هر زمانی و برای هر عملی جلوه هم داشته باشد، زینت هم داشته باشد و آراسته هم باشد. اگر خواستید باقری‌خو باشید، باید مراحل و برنامه کاری‌ای را که می‌خواهید انجام بدهید از تفصیل و مرتبه‌ها، شروع و بعد و تمام شدن آن واضح باشد. اگر می‌خواهید جعفری‌خو باشید، باید حتماً به فکر توسعه آن کار هم باشید، یعنی

<sup>۱۸</sup> سوره توبه، آیه ۳۶



یک کار خوب قابل توسعه منطبق بر حق، که بشود به دیگران هم توصیه کرد. اگر کسی بخواهد کاظمی خو باشد، باید حتما کاری که انجام می‌دهید بتواند نواقص کارهای قبلی، فعلی و بعدی را هم جبران کند. اگر خواستید رضا-خو باشید، باید آن کاری که انجام می‌دهید علاوه بر اینکه حال شما را خوب می‌کند، سازگاری با حق داشته باشد و ناهنجار نباشد. رضایت دو خصوصیت دارد، خرسندی و سازگاری با جریان درست است. اگر خواستی جوادی‌خو باشید، باید حتما فکری برای موانع و آسیب‌ها هم داشته باشید، وقتی کار محکم باشد و با آسیب نباشد زمانی است که به موانع کار هم فکر کرده باشید. در دعای حضرت هم به امام تقی و هم به امام حسن می‌گویند «عسگری». اگر می‌خواهید امام هادی‌خوی باشید، باید کارتان شکست ناپذیر و محکم باشد و اگر می‌خواهید حسن عسگری‌خو باشید، باید حتما کارتان هیبت بیرونی هم داشته باشید. اگر خواستید مهدی‌خو باشید، باید حتما حجت و حکمت کارتان واضح و قابل استناد باشد؛ یعنی قابلیت سیره شدن، سنت شدن و قابلیت اتکا شدن و الگو شدن برای دیگران رت داشته باشد.

این برداشتی از روایت اول است؛ دوازده وجه از عمل در لحظه است. وقتی فرد خود را در نظر می‌گیرد و کار خود را؛ یعنی شما هستید و انجام یک کار حتی یک لیوان آب خوردن، یعنی شما وقتی آب می‌خورید دوازده وجه مثل منشورهایی که جلوی نور قرار می‌دهند و طیف‌های مختلف می‌دهد، دارید.

نور اصلی نور رسالت است و طیف‌هایی رنگی که می‌دهد، امامت است. شما می‌گویید کارم باید حکم داشته باشد و در حین اجرا خدا آگاه باشد و باید در آن ملاک کمال داشته باشد. باید زینت داشته باشد و تفصیلی باشد و باقی موارد. در واقع این دعا را گفتند هر روز بخوانید که بعد از مدتی در انسان کاملاً تثبت شود.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ يَسِّرْ لِي الْأَعْمَالَ الَّتِي تُحِبُّهَا وَ تُحِبُّ الْعَامِلِينَ لَهَا وَ أَعِنِّي عَلَيْهَا وَ اصْرِفْ عَنِّي الْأَعْمَالَ الَّتِي تَكْرَهُهَا وَ تَكْرَهُ الْعَامِلِينَ لَهَا وَ أَعِنِّي عَلَى تَرْكِهَا اللَّهُمَّ أَوْصِلْنِي إِلَيْكَ مِنْ أَقْرَبِ الطَّرِيقِ إِلَيْكَ وَ أَسْهَلَهَا عَلَيَّ اللَّهُمَّ أَعِزَّنِي بِالْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ بِمَا ضَرُورَةٌ وَ أَحْسِنْ لِي الْأَدَبَ بِمَا عُقُوبَةٌ وَ أَجْزِلْ لِي الثَّوَابَ بِمَا مُصِيبَةٌ وَ أَحْسِنْ لِي الْإِخْتِيَارَ بِمَا كَرَاهِيَةٌ اللَّهُمَّ خِرْ لِي بِمَيْسُورِ الْأُمُورِ لَا بِمَعْسُورِهَا وَ اجْعَلْ لِي فِي ذَلِكَ مَا تُحِبُّ اللَّهُمَّ وَجِّهْنِي لِلْخَيْرِ وَ يَسِّرْنِي لَهُ وَ أَعِنِّي عَلَيْهِ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِهِ وَ ارْزُقْنِي حُسْنَ الْأَدَبِ فِيمَا تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ فِيهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي لَكَ شَاكِرًا وَ لَكَ ذَاكِرًا وَ لَكَ حَامِدًا وَ إِلَيَّ طَاعِتَكَ عَامِدًا وَ بِقَضَائِكَ رَاضِيًا وَ عَنِ سَخَطِكَ نَائِيًا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِإِقْبَالِ لَيْلِكَ وَ إِدْبَارِ نَهَارِكَ وَ حُضُورِ صَلَاتِكَ وَ أَصْوَاتِ دُعَائِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ عَلَيَّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَحْشُرْنَا فِي شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَىٰ وَوَلَدِهِ الْحَسَنِ التَّقِيِّ وَالْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ وَعَلَىٰ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الْأَمِينِ وَمُوسَىٰ بْنِ جَعْفَرِ الْكَاظِمِ وَعَلَىٰ بْنِ مُوسَى الرَّضَا وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ وَعَلَىٰ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ وَالْحَجَّجَةَ الْقَائِمِ الْخَلْفِ الْمَهْدِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»<sup>١٩</sup>



**سوال:** هیبت چگونه است؟

- در رابطه با هیبت خداوند به انسان نوری را عطا می کند که حکم رانی می کند. هر جایی می رود، او را قبول دارند. به قضاوت، حکمیت و امنیت او را قبول دارند، این را هیبت می گویند. یعنی ایمان انسان حتما باید ظهور بیرونی داشته باشد. البته برخی از مومنین به دلایلی تصمیم گرفتند مخفی باشند که اینها متفاوت هستند اما در اصل مومن باید هیبت داشته باشد.

<sup>١٩</sup> بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٩٢، ص ٤٠٧

**سوال:** علوی بودن را مطرح نفرمودید؟

- چرا مطرح شد، چون همه این‌ها وجوه امیرالمومنین (علیه السلام) هستند؛ یعنی اگر کسی بگوید من در هر زمانی باید و نباید را تبعیت می‌کنم (مرتبط با وجه امیرالمومنین است). ولی چون این باید و نباید خیلی وقت‌ها در ذهن فرد باید و نباید است اما در عمل خود را فریب می‌دهد، باید حتماً با بقیه خود را تست بگیرد و بررسی کند.

**سوال:** امنیت چگونه است؟

- امنیت وقتی بیرونی باشد مربوط به هیبت است و امام حسن عسگری (علیه السلام) است و وقتی درونی باشد و از بین بردن موانع، مربوط به امام جواد (علیه السلام) است. وقتی مربوط به خودمان است و از نوع شکست‌ناپذیری باشد مربوط به امام هادی (علیه السلام) است.

برخی کارها لحظه‌ای هستند اما برخی کارها استمرار دارند. نوعاً کارهایی که انسان انجام می‌دهد، استمرار دارد؛

مثلاً ارتباط با همسر استمرار دارد. درست است که در لحظه است اما یک عمل پیوسته است. برای مثال:

۱. شما در رابطه با همسران به بایدها و نبایدهایی که خدا گفته است عمل می‌کنید. این مربوط به امیرالمومنین (علیه السلام) است.

۲. آیا وقتی در رابطه با همسران کاری را انجام می‌دهید و در همان موقع که باید و نباید اجرا می‌کنید، خدا را حاضر و ناظر می‌دانید؟ یعنی مثلاً در پیشگاه خداوند بی‌ادبی نمی‌کنم و باید و نباید را درست اجرا می‌کنم. یعنی ممکن است باید و نباید را انجام دهید اما با اخم و بداخلاقی همراه باشد! ما حتی نماز می‌خوانیم اما نمازمان بوی نماز نمی‌دهد. به همین دلیل می‌گویند نماز کبیر است برای خاشعین، یعنی فرد باید حضور خدا را حس کند. این مدل امام حسن (علیه السلام) است.

۳. آیا برای همسراری خود کمالی و صفات کمالی در نظر گرفته‌اید؟ کمال اینکه یعنی برای بهتر بودن با او آیا صفاتی در نظر گرفته‌اید و یا عملی انجام می‌دهید. این مدل برای امام حسین (علیه السلام) است.

۴. آیا کارهایی که لازم است انجام بدهید طوری هست که منظر آن زیبا و زینت باشد و به منظر آن هم توجه می‌کنید؟ زینت برای طرف مقابل است. این مدل حضرت امام سجاد (علیه السلام) است.

تا حضرت سجاد (علیه السلام) مربوط به نفس آن عمل می‌شود. حالا از امام باقر (علیه السلام)، بر روی پس و پیش کار می‌رود؛ یعنی از این به بعد یک عملی در خود شکوهی دارد که این شکوه را می‌تواند به دیگری هم انتقال دهد.

۵. آیا مراحل آن کارهایی که در رابطه با همسران می‌خواهید انجام بدهید را دقیقاً می‌شناسید؟ یعنی مقدمات کاری که می‌خواهید انجام دهید را می‌شناسید و یا مؤخرات که قرار هست حاصل شود را می‌دانید؟ یعنی آیا کارهای شما تفصیل پیدا کرده است؟ که در این حالت یک مرحله بالا می‌رود چون خیلی‌ها دوست دارند به حکم عمل کنند و به حکم هم عمل می‌کنند اما نمی‌توانند به آن تفصیل بدهند. توسل به امام باقر(علیه السلام) باید بیشتر باشد تا مشکلات حل شود.

۶. آیا به واسطه عمل‌هایی که در حوزه همسراری انجام می‌دهید گشایش‌هایی هم برای شما حاصل می‌شود؟ یعنی من یک کاری انجام می‌دهم و وقتی به خانه می‌روم مثلاً می‌بینم همسایه ظرفی برای ما آورده است؛ یعنی بعد از انجام آن کار، وسعتی برای شما حاصل می‌شود. یعنی وقتی عمل، عمل صالح شد، راهگشای بقیه خیرات نیز هست و شما بازتاب کارهای خود را مشاهده می‌کنید. مثلاً اگر کسی واقعا در سحرها استغفار کند، روز او پر خیر و برکت خواهد شد. این به طور طبیعی اتفاق می‌افتد. البته برخی اعمال هستند که در توسعه بخشی اثر قوی‌تری دارند و مثلاً استغفار در طول روزی بی‌بدیل است. بنابراین ارتباط من با همسر ام اگر شایسته باشد به طور طبیعی منجر به توسعه بقیه روابط و کارهایم خواهد شد.

۷. امام کاظم(علیه السلام)؛ انسان مشکلات و نواقصی را که در ارتباطات خود و یا در رابطه با چیزهای دیگر دارد، این کار خیر را انجام می‌دهد تا آنها برطرف شود. البته هر چیزی که ما می‌گوییم آن فردگرایی را در خود دارد که باید برای آن فکری بکنیم چون همه این مواردی که می‌گوییم با محوریت «من» جلو می‌رود و اگر این من را از آن نگیریم، سلام‌هایی می‌شود که الان به اهل بیت(علیهم السلام) می‌دهیم، دعای توسلی می‌شود که الان می‌خوانیم یعنی به بقیه قسمت‌ها دیگر نمی‌رسیم. امام کاظم(علیه السلام) کارشان ترمیم است.

۸. کار امام رضا(علیه السلام) سازگاری است، کارهای انسان با هم تضاد دارد؛ مثلاً ممکن است کار انسان با همسراری او نخواند یا مثلاً یک وظیفه‌ای در قبال همسر خود دارید که با کارهای دیگر شما تعارض داشته باشد که اگر بر اساس حکم عمل کنید، بین این‌ها سازگاری ایجاد می‌کند، یعنی تعارض بین اعمال را از بین می‌برد چون اعمال وقتی بین یکدیگر قرار می‌گیرند به یکدیگر ضربه می‌زنند. آنها را هماهنگ می‌کند و زدگی‌های آنها را می‌گیرد که مربوط به اسم مقدس امام رضا(علیه السلام) است. در این شرایط اعمال من با هم تراز می‌شود و اینطور نیست که شغل من به تربیت فرزندم ضربه بزند. کسی باید تراز و سازگار کند، که امام رضا(علیه السلام) است که خرسندی ایجاد می‌کند. به همین دلیل مادران شهدا رضایی‌خو هستند چون آن از دست دادن

بین بقیه اعمال‌شان سازگاری ایجاد می‌کند و در زندگی آنها اختلال ایجاد نمی‌شود. الحمدلله طول عمر دارند و شکست نمی‌خورند.

۹. اگر در همسرداری صبر و طاقت من از بین رفته است، این مربوط به زکی بودن است یعنی تزکیه و پاک شدن. امام جواد(علیه السلام) این کار را می‌کنند.

۱۰. اگر کسی در نظام همسرداری خود بر مبنای حکم عمل کند، عزت می‌یابد و با سحر و جادو و طلسم نمی‌توانند زندگی او را به هم بزنند. این عزت را امام هادی(علیه السلام) ایجاد می‌کند.

۱۱. امام عسگری(علیه السلام) نیز هیبت و اقتدار است. اگر کسی ایشان را الگو خود قرار بدهد، بقیه به همسرداری او اعتماد می‌کنند. این خوی عسگری(علیه السلام) دارد.

۱۲. حجت و حکمت هم مربوط می‌شود به اینکه پیش خدا می‌تواند سر بلند و سرفراز باشد و این مقدمه بقیه کارهای او هم باشد.

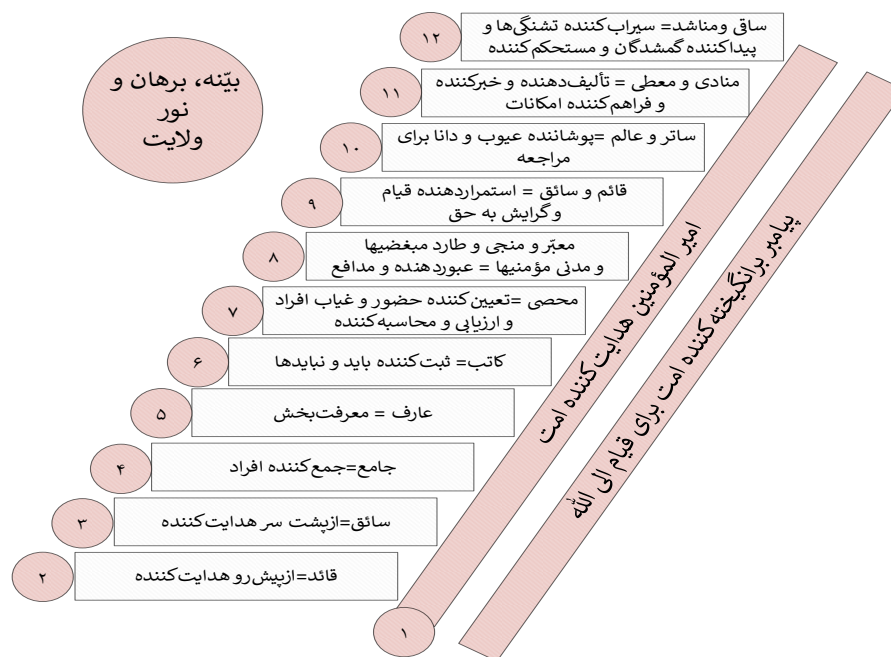
این دو روایت بعدی در ساحت امت است و از ساحت فردی خارج می‌شود؛ یعنی اگر کسی فرد محور باشد، این روایات را نمی‌فهمد. اگر کسی جمع‌گرا نباشد، این روایات را نمی‌فهمد. فهم آ، نرم افزاری می‌خواهد که آن «امت» است.

«يَا عَلِيُّ أَنَا نَذِيرُ أُمَّتِي وَ أَنْتَ هَادِيهَا وَ الْحَسَنُ قَائِدُهَا وَ الْحُسَيْنُ سَائِقُهَا وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ جَامِعُهَا وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَارِفُهَا وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ كَاتِبُهَا وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ مُحْصِيهَا وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى مُعْبِرُهَا وَ مَنْجِيهَا وَ طَارِدُ مُبْغِضِيهَا وَ مُدْنِي مُؤْمِنِيهَا وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَائِمُهَا وَ سَائِقُهَا وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ سَاتِرُهَا وَ عَالِمُهَا وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مُنَادِيهَا وَ مُعْطِيهَا وَ الْقَائِمُ الْخَلْفُ سَاقِيهَا وَ مَنْشِدُهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ يَا عَبْدَ اللَّهِ»<sup>۲۰</sup>

امیرالمومنین(علیه السلام) هادی است؛ یعنی هدایت کننده. امام حسن(علیه السلام) قائد است؛ یعنی از پیش رو هدایت می‌کند. امام حسین(علیه السلام) سائق است؛ یعنی از پشت هل می‌دهد. امام سجاد(علیه السلام) جامع است؛ یعنی جمع می‌کند. امام باقر(علیه السلام) عارف است؛ یعنی هویت بخش است. امام صادق(علیه السلام) کاتب است؛ یعنی ثبت می‌کند. امام کاظم(علیه السلام) محصی است؛ یعنی حضور و غیاب می‌کند. او همان کسی است که ۳۱۳ نفر را می‌شمارد و حدها را مشخص می‌کند. امام رضا(علیه السلام) معبر و منجی و طارِدِ مُبْغِضِي وَ مُدْنِي مومنین است؛ یعنی از یک طرف معبر باز می‌کند و عبور می‌دهد و از طرف دیگر کسانی که دشمن امت هستند را دور

<sup>۲۰</sup> مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص ۲۴

می‌کند و از طرفی مومنین را به هم نزدیک می‌کند. کسانی که جنگ رفته‌اند این مفاهیم را می‌شناسند. امام نهم (علیه السلام) قائمها و سائقها است؛ یعنی استمرار دهنده قیام و گرایش به حق، یعنی کاری می‌کنند این نَفَس‌ها کم نیاید. امام دهم (علیه السلام) ساطر و عالم است؛ یعنی کاری می‌کنند که این عیب‌ها پوشیده شود. امام حسن عسگری (علیه السلام) منادی و معطی است؛ یعنی تالیف‌دهنده و خبرکننده و فراهم‌کننده امکانات است. امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ساقی و مُناشد؛ یعنی سیراب‌کننده و مستحکم‌کننده است.



در روایت قبل دوازده وجه مطرح شد. در این دو روایت نیز دوازده وجه مطرح شد حالا این وجوه را باید کنار هم قرار داد تا نظامی شکل بگیرد و آن را پیدا کنیم. فرم پرسشنامه آن نیز به راحتی بدست می‌آید.

این مجلس نزد خداوند، بسیار محترم و آبرودار است چراکه به دو شرافت متّصف است؛ یک اینکه به نام حضرت صدیقه کبری (سلام الله علیها) است، لیلۃ القدر همه انبیاء و اولیاء، و حتما اتفاقاتی که در این جلسه می افتد، در شب قدر ما اثر دارد. دوم اینکه به مبحث علمی شرافت دارد که در اثر ساعت‌ها کار و تلاش به دست آمده و همین مسئله، این جلسه را مزید بر فضل‌های دیگر می کند و ساحت آن را بسیار بالا می برد.

ممکن است مطالبی که در این سه جلسه گفته شد، به دلیل کوتاه بودن، نارسا باشد اما ان شاء الله دوستان به کمک کتاب‌ها و فایل‌هایی که در دسترس قرار می گیرد، مطالب را پیگیری کنند.

لازم است در ابتدا چند نکته مطرح کنم؛ مباحثی که در حوزه امامت مطرح می کنیم؛ به طور قطع هر کدام از ما نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) ارادت ویژه‌ای داریم و به این معنا نیست که با مطرح کردن این مباحث، نقصی وجود دارد و یا ارادتی نداریم، اما هر مقدار که علم انسان نسبت به امامش زیاد شود، ارادت و اتصالش هم بیشتر می شود. پس ما این مباحث را از باب زیاد شدن ارادتمان به امام مطرح می کنیم.

ممکن است کسی بگوید شما به گونه‌ای صحبت می کنید که گویا ما امام نداشته‌ایم...، اما بنده همیشه این طور فکر می کنم که از بلادی رها شده‌ام و پدر و مادرم نیز گفته‌اند تو شیعه هستی و دین اسلام داری. اما من دوست داشته‌ام بدانم دلیل واقعی تشرف من به تشیع چیست. همیشه این سوال در ذهن بنده وجود دارد و شاید برای دیگران این طور نباشد.

۱. به هر حال همه ما درصدی از اعتقادات را پذیرفته‌ایم و برای بیشتر شدن آن، درحال تلاش هستیم.  
۲. ذکر نعمت، توجه به نعمت می آورد و به آن توصیه شده و خداوند می فرماید «أَذْكُرُوا نِعْمَتِي...» و یکی از مصادیق آن ذکر اهل بیت (علیهم السلام) و شئون ایشان است.

۳. قرب به اهل بیت (علیهم السلام) و استفاده از ایشان دارای مراتبی است که ما باید به سایر این مراتب نیز برسیم. گفتیم که مبحث امامت در قرآن از بحث رسول شروع می شود. بسیاری از از واژه‌های رسول در قرآن به معنای امامی است که ما امام می دانیم. خصوصیت‌هایی که در قرآن برای رسول مطرح شده است شامل بیّنه، ذکر و انذار، تلاوت آیات و تعلیم کتاب و حکمت، شهید، نعمت و اتمام نعمت، توأبیت خداوند و جاری کننده توأبیت،

اتصال‌دهنده با خوبان عالم، بشارت‌دهنده و پیگیری‌کننده قصص، امنیت‌آفرین بودن، عامل بقا و دور شدن هلاکت، عامل غلبه دین الهی در عالم و مصونیت از عذاب می‌آورد و اوامر و احکام الهی را مطرح می‌کند. این موارد تنها به رسول مربوط است. اگر مواردی که مربوط به رسول خاتم(صلی الله علیه و آله) است را به این‌ها اضافه کنیم، حدود ۵۰ خصوصیت خواهد بود که در کتاب فرآیندشناسی حکمت جمع آوری شده است. برکاتی که توسط انبیاء به انسان رسیده، آورده شده است.

موضوع بعدی که مطرح کردیم ارتباط رسالت و امامت بود؛ رسالت رسول، امامت امت، سیر رسالت رسول را بررسی کردیم که دارای دوره پنج‌گانه‌ای شبیه دوره‌های رشد انسان است که رسول و امام حقیقت ثابتی دارند اما نوع بهره انسان‌ها متفاوت است.

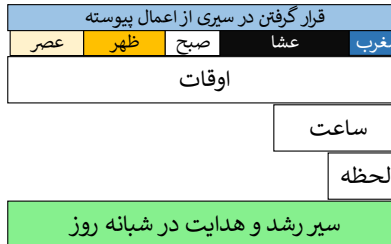
مباحثی راجع به دلالت‌های قرآنی و نسبت خورشید و ماه به رسول و امام را بررسی کردیم و این نشان می‌دهد که ایشان در تولید عمل و رشد، نقش محوری دارند. ولایت به منزله خورشید است و لحظه‌های هدایت ما در صورتی اتفاق می‌افتد که در معرض این خورشید قرار بگیریم. اگر در سوره‌های زلزال، نازعات، تکویر، لیل، شمس، جمعه، ضحی، حج، قدر، عصر و فجر دقت کنیم می‌بینیم که دلالت‌های زمانی آنها واضح است و اگر کسی بخواهد تحقیق جامعی در مورد زمان در قرآن انجام دهد، مطالب زیادی دستگیرش می‌شود. از جمله اینکه زمان با عمل ارتباط دارد و ارکان شریعت ما هم روی زمان استوار است. نماز روزه و زکات و حج و خمس و حتی موضوع ولایت، با زمان مرتبط است. در واقع بستر تحقق شریعت در زمان است.

یکی از نکته‌های مهمی که در روایات به آن اشاره شده، سیر رشد در لحظه و ساعات و مغرب و عشاء و صبح و عصر معرفی می‌کنند. طبق روایتی که مطرح کردیم، باطن ایام روزها اهل بیت (علیهم السلام) هستند که تا روز جمعه را مشخص کردند.

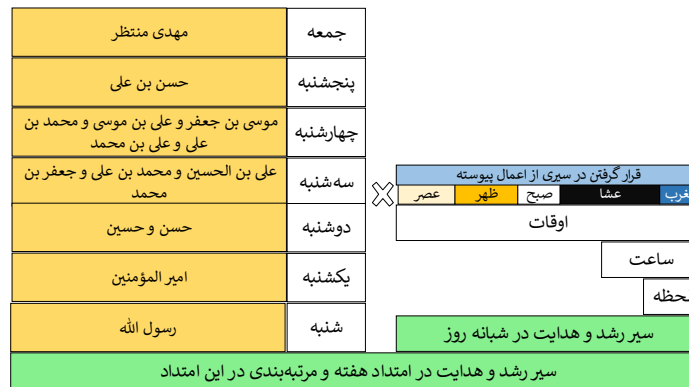
برداشت ما از باطن ایام این است که سیر رشد و هدایت در امتداد هفته و مرتبه‌بندی آن در این ایام صورت می‌گیرد. اینکه انسان کاری را انجام می‌دهد و بعد ادامه پیدا می‌کند، مثل این است که در ظرف‌های ایام ریخته می‌شود و با چرخش در این ایام از شب تا جمعه، صفات در انسان متکون می‌شوند. در این روایات فقط به امامان اشاره شده و حضرت زهرا(سلام الله علیها) را در مجموعه این روایات، آسمان خورشید و ماه مطرح می‌کنند.



مواجهه با شمس در روز و قمر در شب



مواجهه با شمس رسالت در روز و قمر امامت در شب



نکته بعدی سیر، بروز جلوه های ولایت در امت است. گفتیم که در آیات قرآن، خداوند قرار دادن ۱۲ ماه را بیان می کند و در روایات این ۱۲ ماه را به ۱۲ امام ارتباط می دهند که نشان می دهد انسان برای هر کاری که بخواهد انجام دهد، به برکت پیامبر اعظم و صلواتی که خدا بر او فرستاده، رحمت و هدایتی به انسان ها جاری می شود. باید ها و نبایدها از جانب خداوند صادر می شود و هیچکس جز خداوند سزاوار باید و نباید نیست و طبق ۱۲ الگو، انسان هر عملی را در هر زمانی ارتقا می دهد، که در جلسه قبل بحث کردیم.



گفتیم اعمالی که انسان انجام می‌دهد ممکن است یک عمل لحظه‌ای باشد اما نوعاً اعمال، در بستری از زمان اتفاق می‌افتند؛ یعنی من الان عملی را شروع می‌کنم، اما یک هفته بعد جواب می‌دهد. برای مثال اگر قرار باشد من کتابی را بخوانم، این کتاب را زمانی شروع می‌کنم اما خواندن این کتاب ممکن است دو هفته طول بکشد. در واقع این عمل تا زمانی که تمام می‌شود، طول می‌کشد. اعمال انسان نیز به این صورت هستند. البته بعضی از اعمال بصورت لحظه‌ای است اما همان اعمال هم حتماً جریان زنجیره‌ای با سایر اعمال دارد. پس نکته اول این است که انسان هر عملی که انجام می‌دهد، باید مراقب باشد که به شایسته‌ترین وجه، حکم الهی در آن عمل اجرا شود.

دومین بحث این است که انسان هویت جمعی هم دارد. هویت جمعی یعنی خانواده داشتن یا دوست داشتن. توصیه می‌شود اگر کسی تا الان در هویت جمعی وارد نشده است باید حتماً فکری به حال خودش کند چرا که «يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ»<sup>۲۱</sup>. به هر حال اعمال مانند نماز جماعت هستند و هر عملی که در بستر جماعت اتفاق بیفتد، به خیر و برکات بسیاری نائل خواهد شد. به همین خاطر در این روایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمِيرَةَ أَنَّ رَجُلًا قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ وَهْبِ بْنِ مَنصُورٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو قَبِيصَةَ شَرِيحُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَنْبَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي نَافِعٌ

<sup>۲۱</sup> فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ [عَلَى] مَعَ الْجَمَاعَةِ. خطبه ۱۲۷ نهج البلاغه

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع: يَا عَلِيُّ أَنَا نَذِيرُ أُمَّتِي وَأَنْتَ هَادِيهَا وَالْحَسَنُ قَائِدُهَا وَالْحُسَيْنُ سَائِقُهَا وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ جَامِعُهَا وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَارِفُهَا وَجَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ كَاتِبُهَا وَمُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ مُحْصِيهَا وَعَلِيُّ بْنُ مُوسَى مُعْبِرُهَا وَمَنْجِيهَا وَطَارِدُ مُبْغِضِيهَا وَمَدْنِي مُؤْمِنِيهَا وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَائِمُهَا وَسَائِقُهَا وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ سَاتِرُهَا وَعَالِمُهَا وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مُنَادِيهَا وَمُعْطِيهَا وَالْقَائِمُ الْخَلْفُ سَائِقِيهَا وَمُنَاشِدُهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ يَا عَبْدَ اللَّهِ. ٢٢»

بحث اَمّت مطرح می شود که گفتیم اصحاب امام حسین (علیه السلام)، اصحاب کهف نیز امت بودند و تعدادشان می تواند محدود هم باشد و حد نصاب ندارد. اتصال به اَمّت یعنی هر کس در هر جای عالم که امیرالمومنین (علیه السلام) امیر اوست و قلمرو جغرافیایی و زمانی هم ندارد.

انسان زمانی که به اَمّت تبدیل شد، جلودار نیاز دارد؛ مثل نماز جماعت. امیرالمومنین (علیه السلام) مهیمن و مسیطر بر همه ائمه (سلام الله علیهم) هستند و در این روایت لفظ هادی برای ایشان بکار رفته است.

قائد کسی است که جلو می رود و در این روایت شریف، امام حسن (علیه السلام) را بعنوان قائد معرفی می کند. تصور کنید زمان عملیات است و فرمانده ای که جلو می ایستد و خط را می شکند، قائد می گویند. در هر کار جمعی به قائد نیاز داریم و اَمّت باید قائد داشته باشد و قائد باید حسن خو باشد. اگر قرار باشد نظام امامتی تشکیل شود، این-ها وجوه راهبری آن هستند.

در ادامه روایت امام حسین (علیه السلام) را سائق معرفی می کند؛ یعنی کسی که از پشت سر هدایت می کند. مانند کسانی که در پشت صفوف نماز جماعت می گویند «حی علی الصلاة» که از پشت هدایت می کند. سائق بیشتر به میل ها و رغبت ها و انگیزش دهی ها مربوط می شود و وصف امام حسین (علیه السلام) برای این لفظ جالب است. چرا که امام حسین (علیه السلام) مبدا ذوق و رغبت انسان ها هستند. ذوق انسان ها با امام حسین (علیه السلام) خیلی تحریک می شود. در مبارزه با باطل رغبتی در آن ها ایجاد می شود.

در روایت، امام سجاد (علیه السلام) را به عنوان جامع مطرح می کند، به معنای جمع کننده افراد. جامع کسی است که بستری برای کار خاصی فراهم می کند و نسبت به فعالیتی که بناست انجام شود، افراد را جمع می کند.

٢٢ مائه منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص ٢٤

عارف امام باقر(علیه السلام) است که خصوصیت‌شناسی افراد از یکدیگر و افراد از امام است و معرفت‌بخشی نسبت به کاری که قرار است، انجام شود.

امام صادق(علیه السلام) به عنوان کاتب و به معنی ثبت‌کننده بایدها و نبایدها یا اتفاقات و نتایج و آیین‌نامه‌های اُمّت معرفی شدند. کاتب به دلیل نقش کتابت و ثبت و مستندساز بودن، اهمیت دارد. شما قصد انجام کاری دارید و مراحلی که باید انجام شود را بوسیله ثبت‌اعلام می‌کنید.

امام کاظم(علیه السلام) بعنوان محصی معرفی شدند به معنی شمارنده؛ یعنی در این اُمّت حضور و غیاب افراد را مشخص می‌کنند. بسیاری از اوقات عده‌ای بخشی از کار نیستند و حضور ندارند یا در ابتدا یا آخر و یا وسط کار. در زیارت اربعین، یک نفر محصی است که حضور و غیاب افراد را کنترل می‌کند.

امام رضا(علیه السلام) را منجی و معبر و طارد معرفی می‌کنند به معنی نجات‌دهنده، عبور‌دهنده و دور‌کننده. دور‌کننده دشمنان اُمّت. و از طرف دیگر مُدنی یعنی نزدیک‌کننده محبان اُمّت هستند.

امام نهم(علیه السلام) را قائم و سائق معرفی می‌کنند. نفس‌ها ممکن است در این مرحله به شماره بیفتند و امام جواد(علیه السلام) از اینجا به بعد افراد را سوق می‌دهند.

امام دهم(علیه السلام) ساتر و عالم هستند. وقتی انسان‌ها در جمعی قرار می‌گیرند عیوب‌شان مشخص می‌شود و برای ادامه این جریان، امام ستر ایجاد می‌کند. همچنین مرجع علمی سایرین قرار می‌گیرد.

امام عسگری(علیه السلام) منادی و معطی هستند.

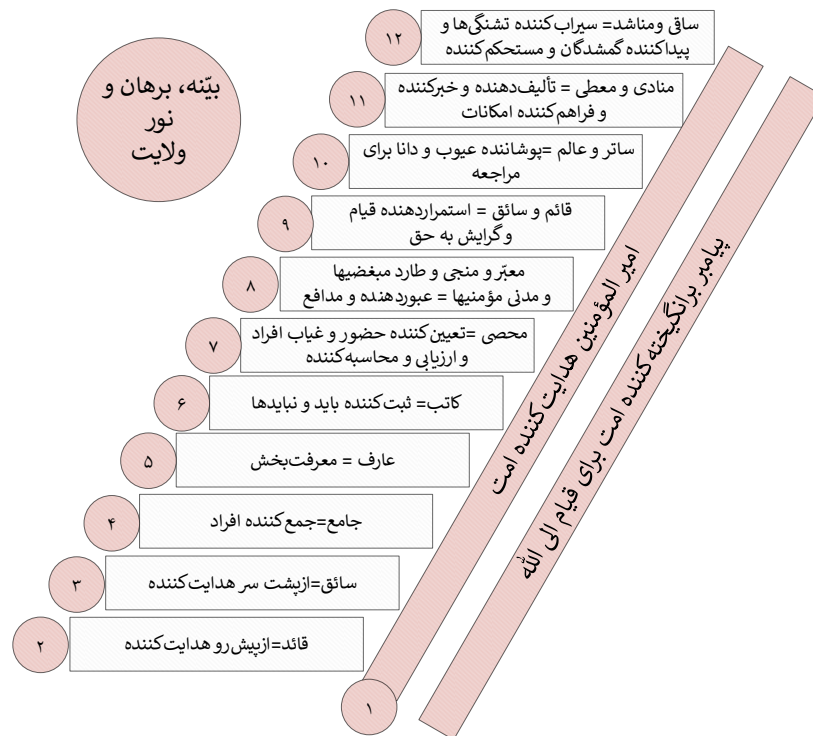
باید جمعی را بعنوان اُمّت در نظر بگیرید. مثلاً گروهی که کار جهادی یا علمی می‌کنند. حتماً باید تعدادی افراد هماهنگ و هم‌پا را تصور کنید که باید ماموریتی را انجام دهند. این اُمّت برای شروع به جلوداری نیاز دارند که انگیزه ایجاد کند، جمع شوند، همدیگر را بشناسند و مراتب کارشان ثبت شود. کسی باید باشد که شمارش کند. قوه دافعه و جاذبه در برابر دشمن نیاز دارند. مثل «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا، فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا، فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا»<sup>۲۳</sup> شده و معبر یعنی مغیرات صبحا و در مرحله حمله به دشمن، انسان‌ها را نجات و عبور دهد. برای نفس کم‌نیوردن در این ماموریت، سائق دیگری نیاز است که اُمّت را تیمار کند. ساتر و عالم هم عیب‌هایشان را می‌پوشاند و هم از نظر علمی

<sup>۲۳</sup> سوره مبارکه عادیات، آیات ۱ الی ۳

رفع و رجوع می‌کند. منادی و معطی هم تالیف‌کننده و خبرکننده و فراهم‌کننده امکانات است، مثل کسی که جمع را خبر می‌کند (منادی) و اگر غنیمتی برسد، به دست مبارک او، صله‌ها به اُمّت می‌رسد (معطی).

تصور بنده این است که این سیر سازمانی است که خداوند برای حرکت با امام نور قرار داده است. مثلاً هر جمعی که بخواهد به قلّه‌ای برسد به سامان‌دهی نیاز دارد و این موارد، وجوه ساماندهی آن‌هاست.

ساقی و مُناشد هم سیراب‌کننده تشنگی‌ها و رفع نیازهاست. پیداکننده گمشدگان و مستحکم‌کننده و به نتیجه‌رساننده که امام زمان (عج الله تعالی فرجه) هستند. به هر حال این اُمّت به قصد مشخصی این حرکت را آغاز کرده است و مُناشد کسی است که مستحکم می‌کند و به نتیجه می‌رساند.



فرمودند که «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»<sup>۲۴</sup>؛ همین که اهل بیت (علیهم السلام) این مطالب را مطرح می‌کنند؛ با وجود اینکه ما متوجه بخش‌هایی نمی‌شویم و نمی‌دانیم چرا هر کدام از ائمه (علیهم السلام) طبق این روایت، شانی خاص پیدا می‌کنند، چرا همه آنها همه این شئون را با هم ندارند؛ نشان می‌دهد که ابعاد وجودی و سیره زندگی هر کدام از اهل بیت (علیهم السلام) را مطالعه کنیم، مطالب زیادی دستگیرمان می‌شود. بنده بعد از این مرحله،

<sup>۲۴</sup> سوره مبارکه حجر، آیه ۷۵

زیارت‌نامه‌های حضرات را تورقی کردم و انطباق این اسامی را با زیارت‌نامه‌ها دریافت کردم. انشالله اگر زیارت عتبات قسمت‌تان شد که اغلب اهل بیت (علیهم السلام) را در عتبات زیارت می‌کنید؛ هنگام زیارت‌نامه خواندن، انطباق این اسامی را خواهید دید.

ما این مبحث را «ابعاد نظام ولایت در حرکت و قیام» نام‌گذاری کرده‌ایم. یعنی هر گروهی که خصوصیت امت را داشته باشد (جمع هم‌پای همگن و هماهنگ و هم‌راستای دارای امام نور)، برای حرکت نیازمند این موارد است. این حرکت امت، زمانی به سامان می‌رسد که همه این موارد را باهم داشته باشد. اگر یکی از این موارد را نداشته باشد، به نتیجه نخواهد رسید.

روایت سوم این است و از یک منبع ذکر شده‌اند؛ (مائه منقبه من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة) ۱۰۰ منقبه از مناقب اهل بیت (علیهم السلام) است و خیلی به هم شبیه هستند اما اصطلاحات‌شان با هم متفاوت است.

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ تَمَامِ الزِّيَّاتِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنِي عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو إِسْحَاقَ عَنِ الْحَارِثِ وَ سَعِيدِ بْنِ قَيْسٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَا وَارِدُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ السَّاقِي وَ الْحَسَنُ الدَّائِدُ وَ الْحُسَيْنُ الْأَمْرُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْفَارِضُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ النَّاشِرُ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّائِقُ وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ مُحْصِي الْمُحِبِّينَ وَ الْمُبْغِضِينَ وَ قَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى مَزِينُ الْمُؤْمِنِينَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَنْزِلُ أَهْلِ الْجَنَّةِ فِي دَرَجَاتِهِمْ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ خَطِيبُ شِيعَتِهِ وَ مَزُوجُهُمُ الْحُورُ [الْعَيْنِ] وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ سِرَاجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَسْتَضِيئُونَ بِهِ وَ الْقَائِمُ شَفِيعُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَيْثُ لَا يَأْذَنُ اللَّهُ إِلَّا لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى»<sup>۲۵</sup>.

برای بنده کشف رابطه بین این دو روایت بسیار طول کشید و هنوز هم شاید کشف نکرده باشم اما حدس می‌زنم رابطه این دو روایت به این شکل باشد:

اسامی که در روایت اول ذکر می‌شود حکم عمل دارد، روایت دوم حکم حرکت جمعی دارد و این اسامی در روایت سوم حکم نتیجه پیدا می‌کند. مثل اینکه یک انسان را به تنهایی در نظر می‌گیرد، در دومین حالت همان انسان در جمع و سومین او را در بهشت بررسی می‌کند. منظور از بهشت، حس معنوی است که از امام، نور برای انسان

<sup>۲۵</sup> مائه منقبه من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص ۲۳

ساطع می شود. هر کس با اهل بیت (علیهم السلام) باشد، الان هم در بهشت است. حجاب دنیا کنار می رود و بهشت تر می شود.



در این روایت به حقیقت اسمی امامان (علیهم السلام) در عالم توجه می کنیم که می فرمایند:

امام علی (علیه السلام) ساقی کوثر؛ سیراب کننده از توحید ناب، مهمین برای همه.

امام حسن (علیه السلام) ذائد؛ حفظ کننده از آسیبها؛ هر کس امام حسنی شود، ایشان برای او مثل حرز عمل می کند. باید تصور کنیم وارد بهشت شده ایم.

امام حسین (علیه السلام) عامر؛ سفارش کننده به مواهب؛ مثلا به ملائکه می فرمایند به این انسان ها خیرات و برکات و صلوات بدهید.

امام سجاد (علیه السلام) فارض؛ قطعی کننده مواهب.

امام باقر (علیه السلام) ناشر؛ گستراننده مواهب.

امام صادق (علیه السلام) سائق؛ سوق دهنده مواهب؛ یعنی اگر در فردی طمع مواهب باشد، برایش مواهب بیشتری

تولید می کنند. در بهشت نعمات مختلف می دهند و القای موهبت می کنند.

امام کاظم (علیه السلام) محبین را جمع می کند. تعیین کننده شماره دوستان و دشمنان و کوبنده منافقین (مانند

سوره مبارکه حدید که مومنین در بهشتند و منافقین از نور آنها می خواهند).

امام رضا (علیه السلام) مزین المومنین؛ صله های جلوه دار به انسان می دهند. هر چه که شکوه و مجد دارد و تزئین کننده مومنین است.

امام جواد (علیه السلام) منزل اهل الجنة در جاتهم؛ تعیین کننده درجات اهل بهشت.

امام هادی (علیه السلام) خطیب شیعه و مزوج حور العین؛ سخنران و خطبه خوان و به عقد در آورنده حورالعین.

امام عسکری (علیه السلام) سراج اهل الجنة.

امام زمان (عج الله تعالی فرجه) شفیع؛ کسی که واسطه نزول هر خیر و برکت است.

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) این اسامی را به این شکل به حضرت علی (علیه السلام) بیان می کنند.

بعضی روایات خواندن شان نورانیتی دارد که به انسان انتقال پیدا می کند؛ مثل حدیث کساء، این روایت نیز همین طور است: «از امام صادق (علیه السلام) نقل است که پدرم امام محمد باقر (علیه السلام) به عبدالله جابر بن انصاری فرمودند: من حاجتی دارم و هر زمان که وقت آزادی داشتی به تو خواهم گفت. جابر گفت هر زمان که بفرماید در خدمت هستم. زمانی دست داد و پدرم با جابر خلوتی داشت: تو از لوحی که در دست مادرم فاطمه (سلام الله علیها) بود، خبر داری؟ چیزی در مورد آن به تو نگفته بود؟ جابر گفت: بله، به خدا سوگند در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و در زمان ولادت حسین (علیه السلام)، لوحی به رنگ سبز دیدم که همچون زمرد می درخشید. سوال کردم این لوح چیست؟ حضرت فاطمه (سلام الله علیها) فرمودند: خداوند این لوح را به رسولش هدیه کرده است و در آن اسامی همسر و فرزندان من است و پدرم آن را به من هدیه کرده است تا مسرور باشم. جابر به امام باقر (علیه السلام) گفت: مادرتان لوح را به من نشان دادند و من از روی آن نسخه برداری کردم. امام باقر (علیه السلام) سوال کردند: آیا نزد تو است که به من نشان دهی؟ جابر گفت: بله؛ و با هم به منزل جابر رفتند و امام نسخه خود را با نسخه جابر مطابقت دادند. هیچ حرفی جایجایی نداشت.»



خواندن این روایت و این اسامی برای ما نعمت است: «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَصِيرِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَادٍ، وَالْحُسَيْنِ بْنِ طَرِيفِ جَمِيعاً، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قَالَ: قَالَ أَبِي لَجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ فَمَتَى يَخْفُ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوَ بِكَ وَأَسْأَلَكَ عَمَّا شِئْتَ قَالَ جَابِرٌ: فِي أَيِّ الْأَوْقَاتِ أَحْبَبْتَ يَا سَيِّدِي فَخَلَا بِهِ أَبِي فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، وَ مَا أَخْبَرْتِكِ أُمِّي أَيُّ شَيْءٍ مَكْتُوبٌ فِي اللَّوْحِ قَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَهَنَّتْهَا فِي وِلَادَةِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ رَأَيْتُ يَدَهَا لَوْحاً أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ زَمْرُدٌ وَ رَأَيْتُ كِتَاباً أَيْضاً شَبِهَ نُورَ الشَّمْسِ قُلْتُ لَهَا يَا أُمِّي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ مَا هَذَا اللَّوْحُ قَالَتْ: هَذَا اللَّوْحُ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ رَسُولِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِيهِ اسْمُ أَبِي وَ اسْمُ بَعْلِي وَ أَسْمَاءُ أَبْنَائِي وَ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي وَ أَعْطَانِيهِ أَبِي لَيْسَرْنِي بِذَلِكَ، قَالَ جَابِرٌ: ثُمَّ أَعْطَنِي إِيَّاهُ أُمُّكَ فَاطِمَةُ فَقَرَأْتَهُ وَ نَسَخْتُهُ فَقَالَ أَبِي فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ: تَعْرِضُهُ عَلَيَّ، قَالَ:

نَعَمْ، فَمَشَى أَبِي مَعَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ أَبِي صَحِيفَةً مِنْ وَرَقٍ وَ قَالَ: يَا جَابِرُ انظُرْ بِكَتَابِكَ لِأَقْرَأَ عَلَيْكَ فَنَظَرَ جَابِرٌ بِنَسَخَتِهِ وَ قَرَأَ أَبِي عَلَيْهِ فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ لِحَرْفٍ فَقَالَ: جَابِرُ أَشْهَدُ بِاللَّهِ هَكَذَا مَكْتُوبٌ، وَ هُوَ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* هَذَا الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ \* لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ نُورِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِيلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَظَّمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَ اشْكُرْ نِعْمَائِي وَ لَا تَجْحَدْ آلَائِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا مَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي وَ خَافَ غَيْرِي عَذَّبْتُهُ عَذَاباً لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا فَكَمَلْتُ أَيَّامَهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِيكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَ أَكْرَمْتُ شَبِيلِيهِ وَ سَبَطِيهِ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا مَعْدَنِي عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِمَا وَ جَعَلْتُ الْحُسَيْنَ بَعْدَ أَخِيهِ الْحَسَنِ رُوحِي وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ وَ هُوَ أَفْضَلُ كُلِّ مَنْ اسْتَشْهَدَ وَ أَعْلَاهُمْ دَرَجَةٌ عِنْدِي وَ جَعَلْتُ كَلِمَتَهُ التَّامَّةَ مَعِي وَ حُجَّتِي عِنْدَهُ بَعَثْتَهُ أَتَيْتُ وَ عَاقَبْتُ أَوْلَهُمْ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَائِي الْعَارِفِينَ الْمَاضِينَ وَ ابْنَهُ شَبِيهَ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ لِعِلْمِي الْمَعْلَنِ بِحُكْمِي سَيِّهْلِكَ الْمُرتَابُونَ فِي جَعْفَرِ الصَّادِقِ وَ الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ حَقًّا مَنِّي لِأَكْرَمَنِّ مَثْوَى جَعْفَرٍ وَ لَأَسْرُبُ بِهِ أَشْيَاعَهُ وَ أَنْصَارَهُ وَ أَوْلِيَاءَهُ تُبِيحُ بِهِ بَعْدَهُ فِتْنَةٌ عَمَّا [عَمِيَاءُ] أَحَدَسُ [حَدِسُ] إِلَّا أَنْ حَبَلَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّتِي لَا تَخْفَى وَ أَوْلِيَائِي فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ \* أَلَا مَنْ جَحَدَ وَ أَحَدًا [مِنْهُمْ] فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَيْلٌ لِلْمُقْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ عَبْدِ مُوسَى وَ حَبْلِي وَ خَيْرَتِي إِنَّ الْمُكْذَبَ [بِالتَّامِينَ مُكْذَبٌ] بِكُلِّ أَوْلِيَائِي وَ [هُوَ] عَلَيَّ إِنَّهُ نَاصِرِي وَ مَنْ أَضَعُ اعْتِاقَ النُّبُوَّةِ عَلَيْهِ وَ أَمْنَحُهُ الاصْطِلَاحَ [الِاصْطِلَاحُ] إِلَى جَانِبِ مُخَالَفِي حَقَّ الْقَوْلِ مَنِّي لَا اقْرَأَنَّ [لِأَقْرَنَ]

عَيْنَهُ [بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ] سَرِيٌّ وَحَجَّتِي عَلَى خَلْقِي جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَشَفَعْتُهُ سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلِّ مِنْهُمْ اسْتَوْجَبَ النَّارَ وَ  
 أَخْتَمْتُ بِالسَّعَادَةِ لِبَنِيهِ عَلِيٍّ وَوَلِيِّي وَنَاصِرِي وَ الشَّاهِدِي فِي خَلْقِي وَ أَمِينِي عَلَى وَحْيِي وَ أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَ  
 الْخَازِنَ لِعِلْمِي ابْنَهُ الْحَسَنَ ثُمَّ أَكْمَلْتُ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ إِكْمَالُ صِفْوَةِ آدَمَ وَ رَفْعُهُ إِدْرِيسَ وَ سَكِينَةُ نُوحَ وَ  
 كَلِمَةُ إِبْرَاهِيمَ وَ شِدَّةُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ سَتَدِلُّ أَوْلِيَائِي فِي غَيْبَتِهِ وَ تَهَادَى رُؤُوسَهُمْ كَمَا تَهَادَى رُؤُوسُ  
 التُّرْكِ وَ الدَّيْلَمِ وَ يَقْتُلُونَ وَ يُحْرِقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ وَ جَلِينَ تَضِيقُ بِهِمُ الْأَرْضُ وَ يَفْتَنُونَ الْوَيْلُ وَ الرِّثَاتُ فِي لِسَانِهِمْ،  
 أَوْلَيْكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ وَ أَرْفَعُ الْأَصَارَ وَ الْأَغْلَالَ، أَوْلَيْكَ عَلَيْهِمْ  
 صَلَوَاتُ مَنْ رُبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أَوْلَيْكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَالِمٍ: قَالَ أَبُو بَصِيرٍ جَدِّي لِأَبِي: لَوْ لَمْ تَسْمَعْ يَا  
 بُنَيَّ فِي دَهْرِكَ إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ لَكَفَاكَ، فَصْنَهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.

مَا حَدَّثَنِي بِهَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَخْتَوِيهِ رَحِمَهُ اللَّهُ بِالْكَوْفَةِ فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ سَبْعِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ  
 مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى بْنِ مَهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ حَدَّثَنِي قَيْسُ بْنُ الرَّبِيعِ قَالَ حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ  
 قَالَ حَدَّثَنِي عَبَّيْهُ عَنْ حَبَّةِ الْعُرْنِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَنَا سَيِّدُ الْأَوْلِيَيْنِ وَ  
 الْأَخْرِيِّنَ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ سَيِّدُ الْخَلَائِقِ بَعْدِي وَ أَوْلَانَا كَأَخْرَانَا وَ آخِرُنَا كَأَوْلَانَا».<sup>٢٦</sup>

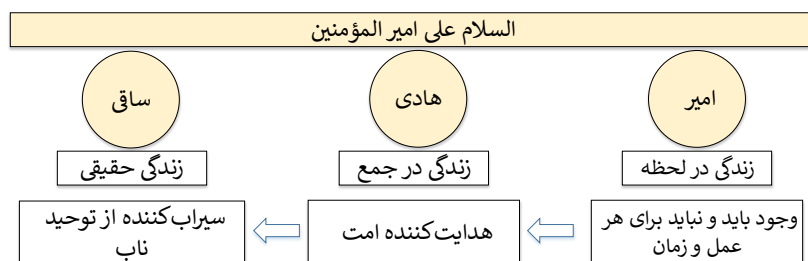
این روایت بدون هیچ انقطاعی، از نظر ادبی پشت سر هم، اهل بیت (علیهم السلام) را با اسامی مختلف معرفی  
 می کند و همین یعنی ایشان از هم جدا نیستند و همواره پیوسته و متصل اند. چنین ادبیاتی در زبان عربی بسیار بعید  
 است.

در قسمت آخر روایت، ابوبصیر به پدرم می گوید اگر کسی همین یک حدیث را بداند، او را کافی است.

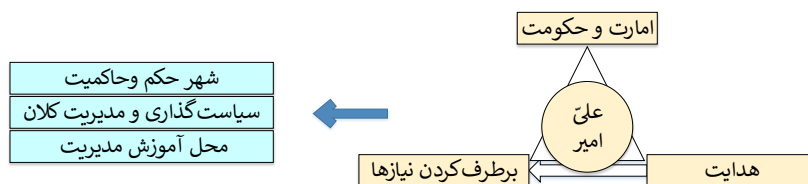
چرا می فرمایند این حدیث به تنهایی کافی است؟ چون شما برای انجام هر عمل، به حکم نیاز دارید. این منبع حکم  
 یک زنجیره است. یعنی باید احکام امیرالمومنین (علیه السلام) را بدانیم، حکم های امام حسن (علیه السلام)، امام  
 حسین (علیه السلام) و تا احکام امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) را بدانیم و این خیلی بد است که ما این احکام را  
 ندانیم. ما باید احادیث این بزرگواران را از این باب بخوانیم که یاد بگیریم منظر و مرآی ایشان نسبت به دنیا چگونه  
 بوده است. برای مثال علی بن ابی طالب (علیه السلام)، مطالب حکمی و حکمتی می فرمایند. امام حسن (علیه السلام)  
 بیانی مراقبتی دارند. امام حسین (علیه السلام) بیانی آخرتی و برای خارج کردن حب دنیا و مقابله با حب دنیا دارند.

امام سجاد(علیه السلام) از باب ارتباط با خداست. امام باقر (علیه السلام) تفصیلی است. امام صادق(علیه السلام) احکام و تفصیل و ورود به فقه حکومتی است و به همین صورت باقی اهل بیت(علیهم السلام).  
بنده این سه روایت را تلفیق کرده‌ام.

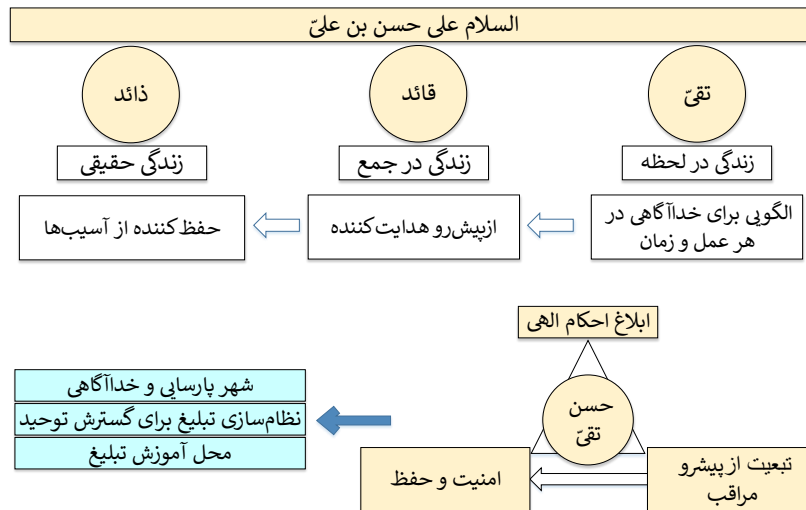
به این صورت که روایت اول را وصف زندگی در نظر گرفتم، روایت دوم را وصف زندگی جمعی و روایت سوم را وصف زندگی حقیقی؛ یعنی هر زندگی که تحت بیرق ولایت است دارای سه شرط است. اول اینکه در لحظه است. دوم اینکه در جمع است و سوم اینکه در نتیجه است. به همین خاطر سعی کردم این روایت را ترجمه کنم. برای مثال امیر یعنی وجود باید و نباید در هر لحظه. هادی یعنی امتی که هدایتش به دست اهل بیت است. ساقی یعنی سیراب کننده. از هر مورد، سه مولفه استخراج کرده‌ام.



علی(علیه السلام) امیر حکومتی است که هدایت ایجاد می کند و از پرتو هدایت او نیازها برطرف می شود. این رویه، شهر حکم و حاکمیت ایجاد می کند. (شهر منظور ماه است به زبان عربی که ۱۲ عدد شهر در قرآن آمده است).

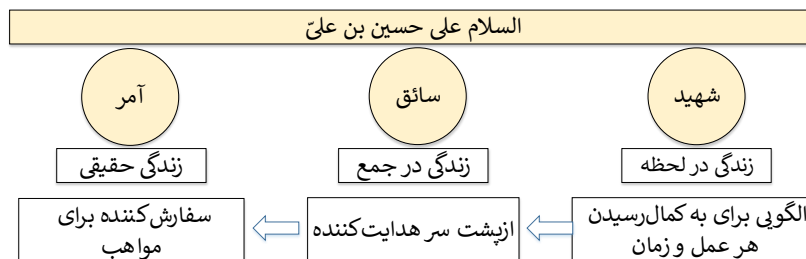


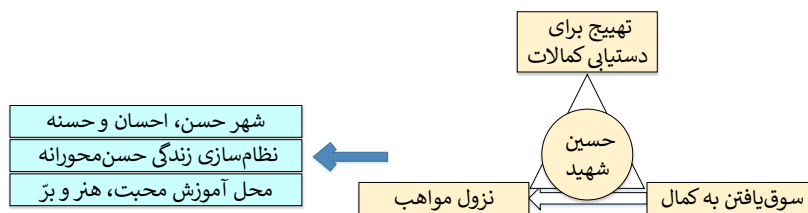
امام حسن(علیه السلام)؛ ابلاغ احکام الهی. تبعیت از پیشروی مراقب. امنیت و حفظ. شهر خدا آگاهی و پارسایی. نظام سازی تبلیغ برای گسترش توحید. محل آموزش.



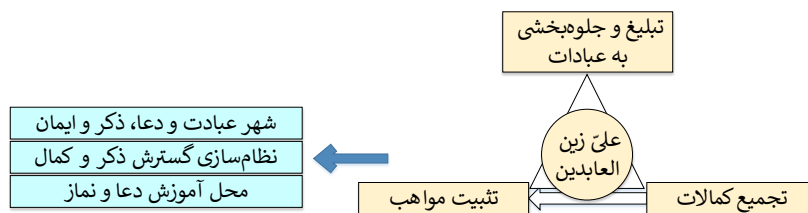
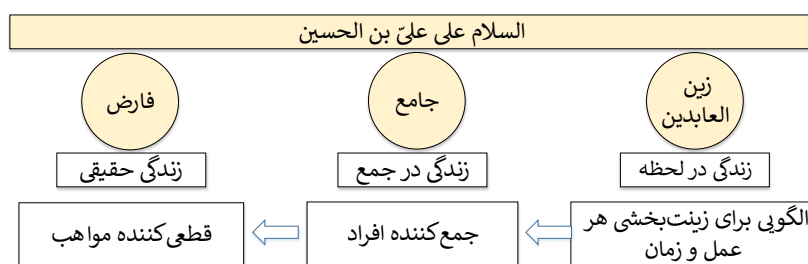
بنده فرض کرده‌ام که انسان‌ها در نظام حکومتی و حاکمیتی‌شان، اهل بیت را وارد کنند. در این حالت اگر کسی بخواهد در ساحت مدیریت خرد و کلان برود، باید به ساحت امیرالمومنین (علیه السلام) و مکتب ایشان نزدیک شود که شهر آن حکم است. کسی که می‌خواهد به نظام تبلیغ برود، باید به شهر پارسایی و خدا آگاهی برود که محل آموزش تبلیغ است. محل ابلاغ احکام الهی است (زائد). در اثر تبعیت از آن پیشروی مراقب، در امنیت قرار خواهی گرفت.

ولایت امام حسین (علیه السلام): تهییج برای دست‌یابی به کمال است. اگر بنا باشد مردم را به سمت کمال سوق دهیم، امام حسین (علیه السلام) مسول این کار هستند. نزول مواهب. شهر حسن و احسان و حسنه. نظام‌سازی زندگی حُسن محورانه. محل آموزش محبت، هنر و برّ. امام حسین (علیه السلام) مدرسه هنر است. هر کس بخواهد هنرمند شود باید به شهر (ماه) امام حسین (علیه السلام) برود.

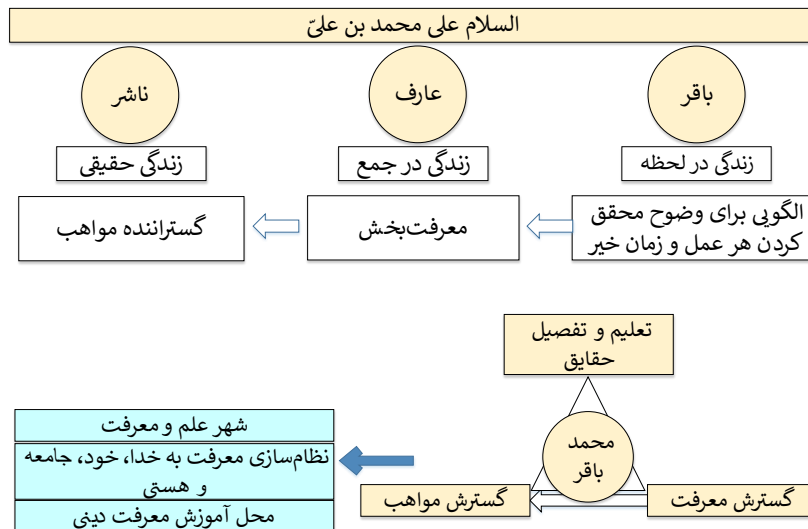




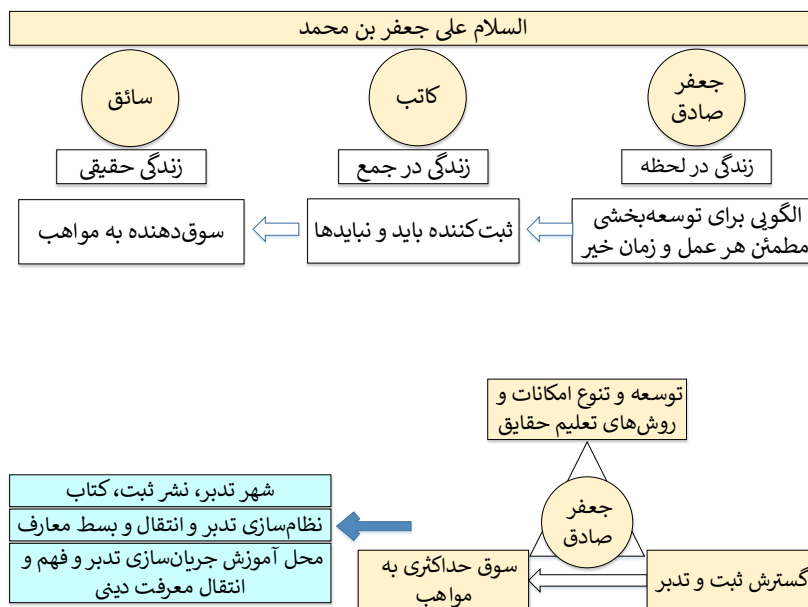
امام سجاد(علیه السلام): تبلیغ و جلوه بخشی به عبادت، تجمیع کمالات، تثبیت مواهب، زینت دادن عبادت؛ کسی که بخواهد کمالات را در خودش جمع کند، باید به زینت دادن عبادت مشغول شود و در این حالت مواهب در او تثبیت می شوند. امام سجاد(علیه السلام): شهر(ماه) عبادت و ذکر و ایمان. نظام سازی گسترش ذکر و کمال. محل آموزش دعا و نماز.



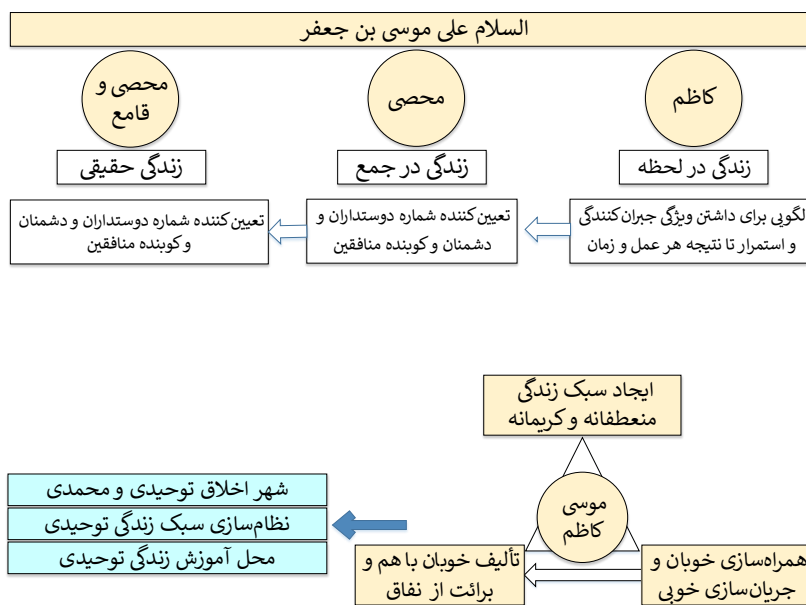
امام باقر(علیه السلام): تعلیم حقایق؛ کسی که بخواهد معرفت را گسترش بدهد باید به سراغ امام باقر(علیه السلام) برود تا مواهب در او گسترش پیدا کند. کسی که بخواهد معرفت در او زیاد شود، سراغ امام باقر(علیه السلام) در تعلیم و تفصیل حقایق برود. شهر علم و معرفت و نظام سازی معرفت به خدا، خود و جامعه و هستی. محل آموزش معرفت دینی.



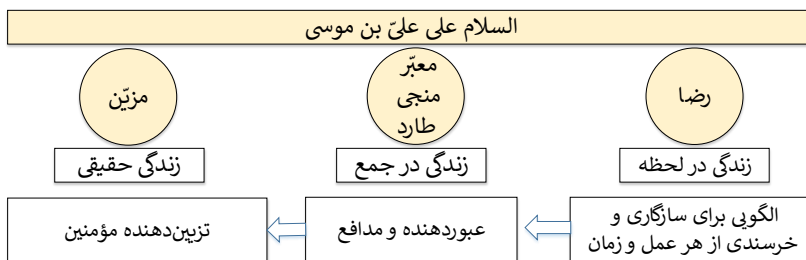
امام صادق (علیه السلام): هر کس بخواهد ثبت و تدبیر گسترش پیدا کند، باید به توسعه و تنوع امکانات روش های تعلیم حقایق مشغول شود و روش و کتابت بداند که در این صورت به حداکثر مواهب سوق پیدا می کند. شهر تدبیر و نشر، ثبت و کتاب. نظام سازی تدبیر و انتقال و بسط و معارف. محل آموزش جریان سازی تدبیر و فهم و انتقال معرفت دینی. انتقال بسیار مهم است.

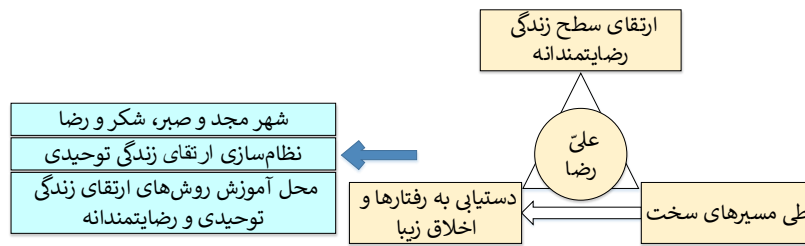


امام کاظم (علیه السلام): هر کس بخوهد همراه خوبان عالم باشد و جریان سازی خوبی کند، باید سبک زندگی منعطف و کریمانه داشته باشد و از موسی کاظم (علیه السلام) یاد بگیرد.

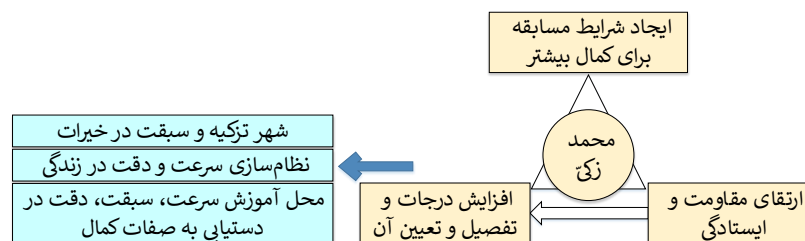
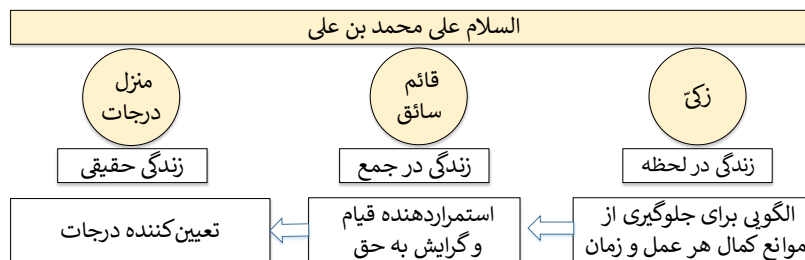


امام رضا (علیه السلام): تألیف خوبان با هم و برائت از نفاق. شهر اخلاق توحیدی و محمدی. نظام سازی سبک زندگی توحیدی. محل آموزش زندگی توحیدی. هر کس بخوهد مسیره های سخت برایش آسان و قابل تحمل و سطح زندگی اش رضایت مندانه شود تا به رفتار و اخلاق زیبا دست یابی کند، باید علی بن موسی الرضا (علیه السلام) امامش شود. شهر مجد و صبر، شکر و رضا. نظام سازی ارتقای زندگی توحیدی. محل آموزش روش های ارتقای زندگی توحیدی.



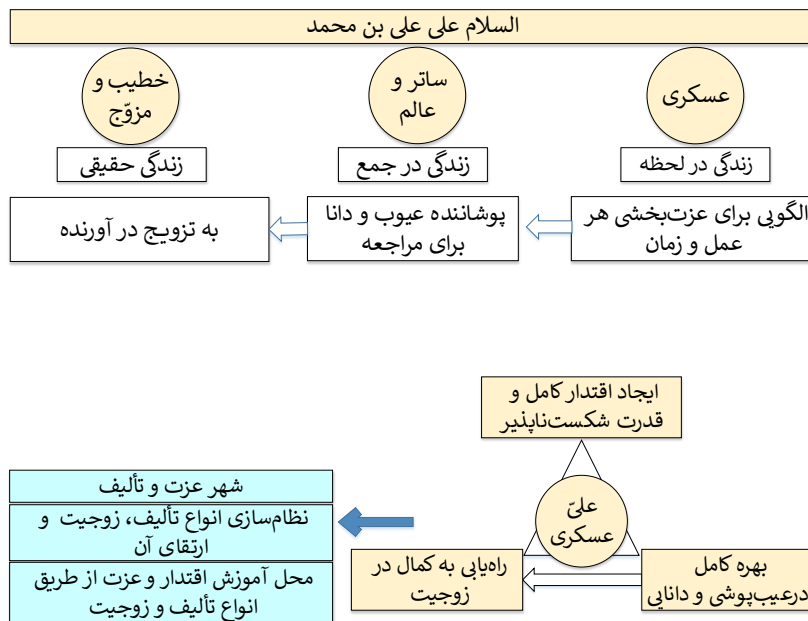


امام جواد(علیه السلام): هر کس بخواهد مقاومت و ایستادگی اش ارتقا پیدا کند، باید اهل مسابقه و سبقت گرفتن شود تا درجه اش بالا رود. شهر تزکیه و سبقت در خیرات. نظام سازی سرعت و دقت در زندگی. محلّ آموزش سرعت، سبقت، دقت در دستیابی به صفات کمال.

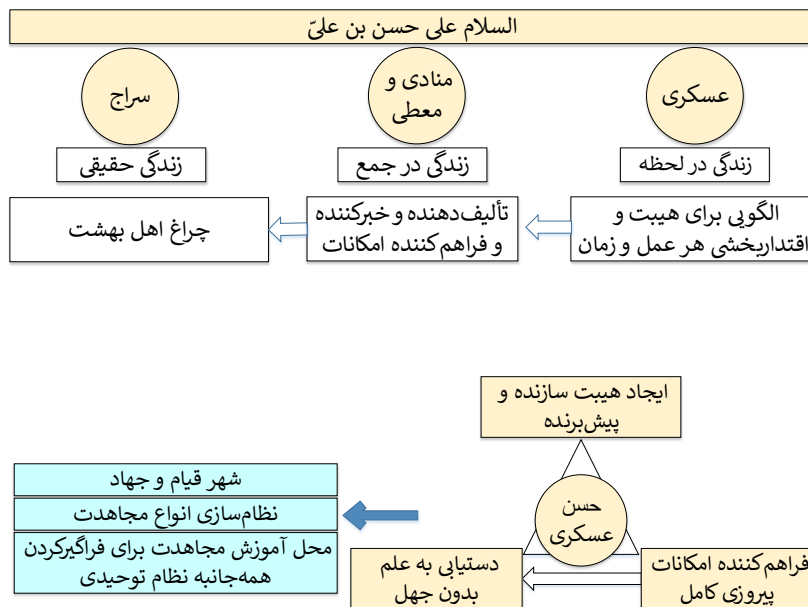


امام هادی(علیه السلام): هر کس بخواهد در عیب پوشی و دانایی بهره کامل داشته باشد، باید اقتدار کامل و قدرت شکست ناپذیری داشته باشد که از عنایت امام هادی(علیه السلام) به دست می آید و به کمال در زوجیت راه می یابد. زوجیت یکی از راه های اقتدار و عیب پوشی و لباس دار شدن است. شهر عزت و تألیف. نظام سازی انواع تألیف، زوجیت و ارتقای آن. محلّ آموزش اقتدار و عزت از طریق انواع زوجیت و تألیف.

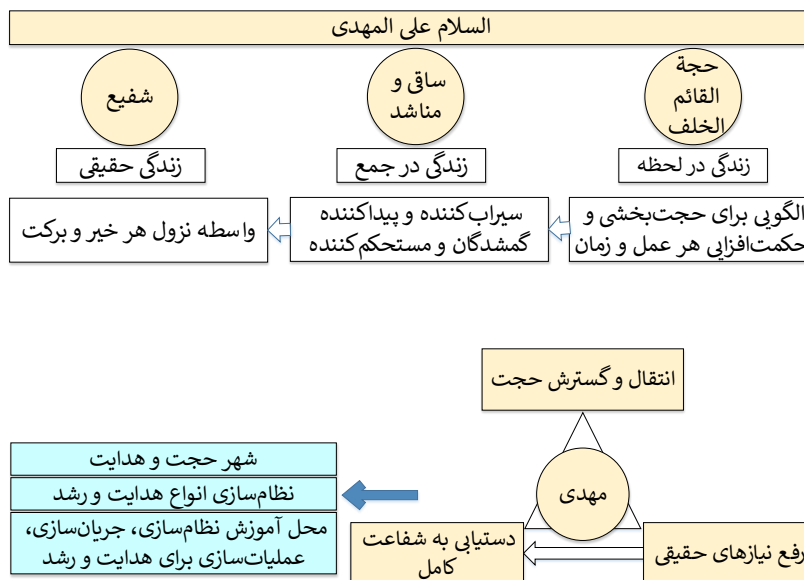




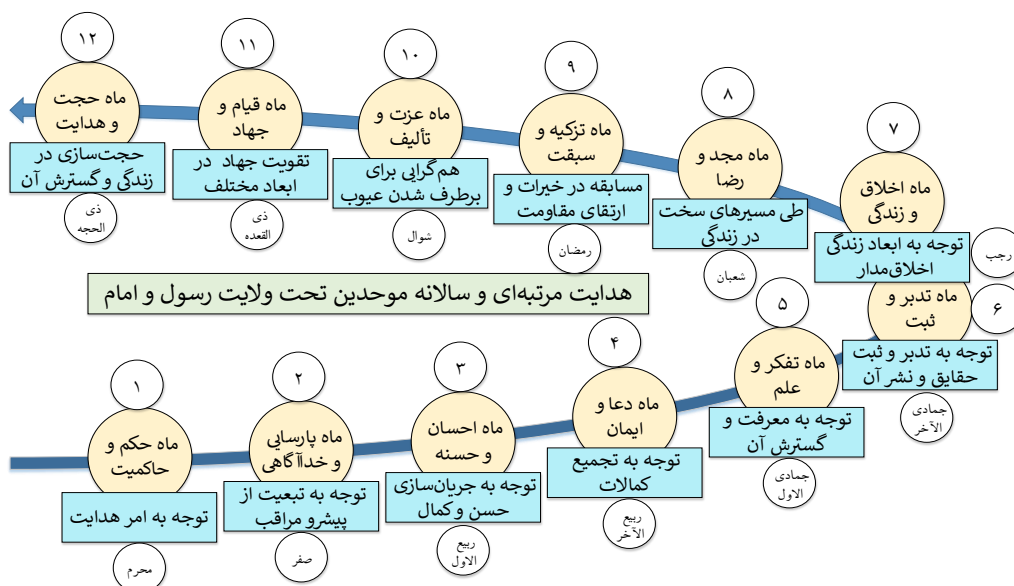
امام عسکری (علیه السلام): هر کس بخواهد در هر حالتی امکانات پیروزی برایش فراهم شود و هیبت پیش برنده‌ای داشته باشد، به علم بدون جهل دست یابد، به شهر امام عسکری (علیه السلام) برود. شهر قیام و جهاد. نظام سازی انواع مجاهدت. محل آموزش انواع مجاهدت برای فراگیری همه جانبه نظام توحیدی. مجاهدان در راه خدا در مکتب امام عسکری (علیه السلام) آموزش می بینند و به سراغ حضرت حجّت (عجل الله تعالی فرجه) می آیند.

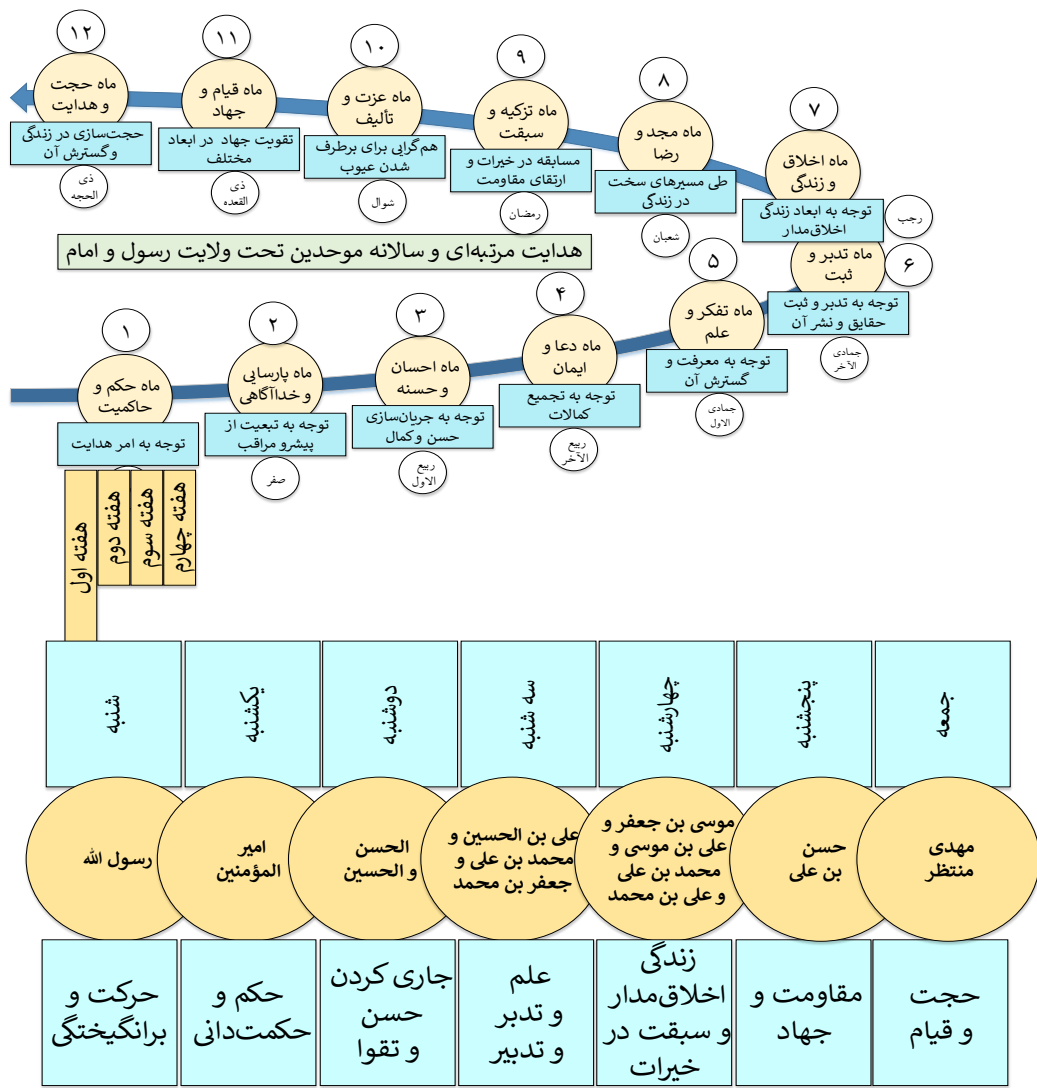


امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه): رفع نیازهای حقیقی، انتقال و گسترش حجت، دستیابی به شفاعت کامل. شهر حجت و هدایت. نظام‌سازی انواع هدایت و رشد. محل آموزش نظام‌سازی، جریان‌سازی، عملیات‌سازی برای هدایت و رشد.



بنده این سه روایت را با روایت دیگری تلفیق کرده‌ام؛ هر ماه را به یک امام نسبت داده‌ام. از ماه محرم تا ذی‌الحجه. این موارد را با روایت باطن ایام تلفیق کردم. البته این کار قبلاً راجع به ادعیه صحیفه فاطمیه انجام شده بود.





شنبه؛ حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)، برانگیختگی و حرکت، انداز.

یکشنبه؛ امیرالمومنین (علیه السلام)، حکم و حکمت‌دانی.

دوشنبه؛ حسنین (علیهما السلام)، جاری کردن حسن و تقوا.

سه شنبه؛ امام سجاد و امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) علم و تدبیر و تدبیر.

چهارشنبه؛ امام کاظم، امام رضا، امام جواد و امام هادی (علیهم السلام)، زندگی اخلاق مدار و سبقت در خیرات.  
پنجشنبه؛ امام عسکری (علیه السلام)، مقاومت و جهاد.

جمعه؛ مهدی منتظر (عجل الله تعالی فرجه)، حجّت و قیام.

این ها موارد رشد یک انسان است: هفت سال اول و دوم و سوم و چهارم. هفت سال اول، ظهور دوره حرکت و برانگیختگی. هفت سال دوم، ظهور حکم و حکمت دانی. هفت سال سوم، ظهور دوره جاری کردن حسن و تقوا (حسن گزینی). هفت سال چهارم، دوره علم و تدبّر و تدبیر. هفت سال پنجم، دوره ظهور زندگی اخلاق مدار و سبقت در خیرات. هفت سال ششم، دوره مقاومت و جهاد و هفت سال هفتم، دوره حجّت و قیام.

بنده با توجه به ادعیه حضرت زهرا (سلام الله علیها) که با آیام شنبه تا جمعه تطبیق داده ام و روایت دیگری که در رابطه با مغرب و عشاء و خصوصیات آنهاست، خصوصیات دوره های رشد را استخراج کرده ام. اگر انسان در هر عملی، به همه اهل بیت (علیهم السلام) توجه نماید، هر عملی حظی از همه اهل بیت (علیهم السلام) می برد. در اثر این حظ، به این موارد ارتکاز کند و در ذهن و نیتش حاضر شود. نتیجه این ارتکاز این است که لحظه و روز و هفته و ماه و سال من، امام دار می شود. در این صورت است که اگر هفت سال از عمر من بگذرد، به همین منوال در هفت سال اول عمرم، رسول الله (صلی الله علیه و آله) نوش جانم می شود و در دوره دومش امیرالمومنین (علیه السلام) را نوش جان می کنم و در دوره سومش حسن و حسین (علیهما السلام) را می فهمم، و آلا نخواهم فهمید. این ها مراحل فهم است. حسن و حسین (علیهما السلام) حقیقتی است که باید فهم شود.

راهش هم این است که فرد هر کاری که می کند، به طور فوری ۱۲ نیت در او فعال شود. ذهن انسان در لحظه این کار را کند. اگر کسی اختیارات این کار را انجام بدهد، تکویناً محکوم به هدایت می شود. این برای ما مهم است که وقتی از دنیا می رویم، ما را نزد امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) ببرند و نه کس دیگری.

صلواتی ختم بفرمایید.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات